

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۴/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۵/۱۸

فصل نامه علمی - ترویجی پژوهش های مهدوی

سال هفتم، شماره ۲۶، پاییز ۱۳۹۷

بررسی و نقد دیدگاه هاینس هالم و آندره جی نیومن پیرامون حکومت اسلامی در زمان غیبت با ولایت نایب عام امام معصوم علیه السلام (ولایت فقیه)

اصغر فروغی ابری^۱

ندا بدیعیان فرد^۲

چکیده

پژوهش حاضر که به بررسی نظرات دو مستشرق معاصر - هاینس هالم و اندرو جی نیومن - درمورد حکومت اسلامی در ایران پس از انقلاب اسلامی اختصاص یافته است نظرات ایشان از دو کتاب هالم با عنوان *تشیع و اسلام شیعی: از دین تا انقلاب* و کتاب *دوره شکل گیری تشیع دوازده امامی نیومن* بیان شده و آنها را ارزیابی، تحلیل و نقد نموده است. در این موضوع، بررسی موردی این دو مستشرق (هالم و نیومن) به شیوه این پژوهش قبلاً انجام نشده و به دلیل این که موضوع مورد پژوهش در این تحقیق یعنی حکومت اسلامی و ولایت فقیه؛ اساس شکل گیری حکومت و نظام اسلامی در ایران تلقی می شود، ضرورت طرح بحث و تحقیق دارد. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی به تحقیق پرداخته و به وسیله فیش برداری و تحقیق کتابخانه ای به گردآوری داده پرداخته است. نتیجه حاصل از این تحقیق این که حکومت اسلامی ایران پس از انقلاب ۱۹۷۹، بر اساس عقیده به غیبت امام علیه السلام، مجوز الهی مشروعیت خود را از احادیث ائمه علیهم السلام گرفته است. در

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد شیعه شناسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) (n.badieyan@yahoo.com).

این زمینه، هر دو مستشرق از جهتی (هالم با باطل بودن غیبت و در نتیجه باطل بودن حکومت اسلامی و نیومن با قبول غیبت اما رد اجازه ائمه علیهم‌السلام در این احادیث برای جانشین شدن غیرمعصوم به جای معصوم و تشکیل حکومت اسلامی که حق ائمه علیهم‌السلام است)، آشکارا یا تلویحی مخالفت خود را با حکومت اسلامی ایران و ولایت فقیه پس از انقلاب اسلامی بیان کرده‌اند.

واژگان کلیدی:

تشیع دوازده امامی، غیبت امام دوازدهم عجل‌الله‌تعالی‌فی‌فرجه‌الدین، حکومت اسلامی، ولی فقیه، هالم و نیومن.

مقدمه

اهمیت اثبات ولایت فقیه (و قبل از آن اثبات تشیع که رهاورد آن اثبات مهدویت به عنوان یکی از اعتقادات تشیع است) در آن است که با توجه به غیبت امام معصوم علیه‌السلام، وضعیت حکومت و دین اسلام چه خواهد شد؟ دینی که هم به مسائل فردی پرداخته است و هم مسائل اجتماعی و آن چه مورد توجه است آن که اتفاقاً این دین مبین و کامل، در مورد مسائل اجتماعی احکام بی شماری دارد که باید اجرا شود. اجرای این احکام اجتماعی از سویی در گرو تشکیل حکومتی است که هم از این مسائل اطلاع کافی و صحیح داشته باشد و هم در اجرای آن کوتاهی ننماید و از سوی دیگر می‌دانیم که احکام اسلامی تعطیل بردار نیست (چرا که زندگی اجتماعی توقف ناپذیر است) که منتظر نشست تا امام غایب علیه‌السلام ظهور کند و خود عهده‌دار وظیفه الهی خویش گردد.

عالمان و متخصصان دینی بسیاری در همه زمان‌ها از لحاظ نظری پذیرفته بودند که در زمان غیبت امام معصوم علیه‌السلام فقیه‌ی (دارای خصوصیات ذکر شده در توقیعی از امام دوازدهم علیه‌السلام)، باید به نیابت امام معصوم علیه‌السلام به رتق و فتق امور مسلمین بپردازد؛ اما شاید الگوی عملی آن مورد تجربه ایشان قرار نگرفته بود و البته در زمان‌های گوناگون، شرایط ایشان به گونه‌ای نبود که بتوانند این نظرات را عملی کنند. انقلاب اسلامی ایران در زمانی به وقوع پیوست که مجتهدی جامع‌الشرایط با ارائه الگوی عملی اسلامی به پا خاست و با مدیریتی بی نظیر، رهبری مسلمانانی را بر عهده گرفت که اکثریت آنها پذیرای حکومت اسلامی بودند و با داشتن دو ملاک اصلی حکومت، یعنی مشروعیت و مقبولیت به پی‌ریزی حکومتی اسلامی با احترام به رأی و نظر مردم (مردم‌سالاری دینی) پرداخت.

تشکیل حکومت اسلامی از صدر اسلام تاکنون، نیاز به مجوز الهی و پذیرش مردمی داشته و دارد. پذیرش مردمی با انقلاب پرشور مردمی و پس از آن، همه پرسى "آرى يا نه" به حکومت اسلامی که ۹۸ درصد آرا موافق مردم را به خود اختصاص داد، واقع شده بود و این مجوز الهی بود که برخی را به انتقاد و خرده گیری واداشت. در این میان، مستشرقان و متفکران غربی سهم زیادی در این مخالفت ها و شبهه پراکنی ها داشتند. عده زیادی از آنها، پس از گذشت مدتی از انقلاب اسلامی سال ۵۷ مدعی شدند که انقلاب ایران دیگر مجوز مردمی هم ندارد ولی مجوز مردمی و مقبولیت، در جشن پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن هر سال به حکومت و انقلاب اسلامی داده می شود و این نوع متفکران را که عمدتاً با دلایل سیاسی به انکار مقبولیت جمهوری اسلامی در ایران می پردازند وادار به سکوت یا منحرف ساختن واقعیت می کند. اما دسته دیگر این متفکران که دو مستشرق مورد مطالعه این پژوهش (هالم و نیومن) نیز در این دسته جای می گیرند، مشروعیت حکومت اسلامی ایران را زیر سؤال برده و با دلایل عامه پسندانه خالی از معارف دینی (مانند هالم) یا ذکر احادیثی مبنی بر عدم صدور مجوز الهی توسط امام معصوم علیه السلام (مانند نیومن) به نظریه پردازی پرداخته اند. جالب آن که نیومن که در قسمتی از کتاب دوره شکل گیری تشیع دوازده امامی به طور تلویحی وجود و غیبت امام معصوم علیه السلام را مورد تردید قرار داده است؛ در مورد حکومت اسلامی در زمان غیبت با ارائه دلایل دینی و تحلیل محتوای احادیث به این نتیجه می رسد که امام علیه السلام اجازه تشکیل حکومت توسط غیرمعصوم نداده است.

بر این اساس ابتدا نظریات هر دو مستشرق در مورد تشکیل حکومت اسلامی زیر نظر ولی فقیه آورده می شود و پس از بررسی آنها به ارزیابی و پاسخ گویی به مسائل مورد اشکال دو محقق پرداخته خواهد شد. هدف از تحقیق در این باب، اثبات مشروعیت حکومت اسلامی و در نتیجه انقلاب اسلامی ایران است که تأثیری شگرف بر همه جوامع مسلمان و غیر مسلمان گذاشته است. تأثیری که شاید عمده ترین دلیل مخالفت با نظام جمهوری اسلامی ایران باشد. هر دو مستشرق به دورانی که حیرت می نامند (پس از غیبت صغری و در اوائل غیبت کبری) اشاره می کنند و پس از آن به علمای قرن چهارم رسیده و نظرات ایشان که همان ولایت نایب عام امام در زمان غیبت و در اختیار گرفتن وظایف امام معصوم علیه السلام توسط فقها است را مطرح می کنند. بنابراین از ذکر نظرات آنها پیرامون دوره حیرت خودداری شده و به مطالب ایشان درباره ولایت فقیه پرداخته می شود.

معرفی اجمالی هالم و نیومن

هالم اسلام‌شناس و شیعه‌شناسی آلمانی است که در سال ۱۹۶۹ دکترای فلسفه را اخذ کرد و در سال ۱۹۷۵ استاد رشته اسلام‌شناسی دانشگاه توپینگن شد. محور مطالعات و تحقیقات او تاریخ اسلام در شرق نزدیک، به خصوص مصر و آفریقای شمالی و فرقه‌های اسماعیلی و شیعه بوده است. (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۰۸) نیومن نیز استادیار مطالعات اسلامی و فارسی دانشگاه ادینبورو، دارای مدرک کارشناسی ارشد در مطالعات اسلامی از دانشگاه کالیفرنیا، لوس آنجلس و دکترای مطالعات اسلامی از همان دانشگاه است. حوزه تحقیقاتی او تاریخ تشیع امامیه، تاریخ فقه اسلامی، سیر تکاملی بنیان‌های شرعی نظری و عملی پزشکی اسلامی، تاریخ ایران و زبان و ادبیات فارسی و ادبیات معاصر عرب است. (حسینی، ۱۳۸۷: ۳۰۴)

دیدگاه هالم در مورد حکومت ولی فقیه در دوره غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الکریم

برای پی بردن به نظرات هالم پیرامون حکومت ولی فقیه، ابتدا می‌بایست نظرات وی را درباره تشیع که زیر بنای حکومت ولی فقیه است، مورد بررسی قرار دهیم. به نظر می‌رسد هالم علیرغم مطالعات زیاد نتوانسته به منشأ پیدایش تشیع پی ببرد؛ از این رو اظهار می‌دارد تشیع یک گروه در اصطلاح سیاسی، اپوزوسیون یا مخالف است که همواره در حال قیام و ایجاد ناامنی علیه حکومت‌های مختلف در طول تاریخ بوده‌اند و در نهایت نیز فقها و مآها با سوءاستفاده از تمایلات مذهبی مردم و با مطرح کردن اندیشه مهدویت و غیبت کبری امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الکریم حق سیطره کامل و اطاعت بی چون و چرا از مردم گرفتند. وی در ادامه اظهار می‌دارد در زمان کنونی نیز، جمهوری اسلامی ایران به همین شیوه بر یک ملت مسلط شد و حق انتخابات آزاد و دموکراسی که اکنون در سراسر دنیا وجود دارد با وجود ولی فقیه که کلام او بر کلام مردم برتری دارد، از این ملت گرفت (تعجب از این محقق جهان آشنا این است که برای یکبار به قانون اساسی جمهوری اسلامی که در جای جای آن از حضور مردم و انتخاب مردم صحبت نموده و انتخابات گوناگونی که هر دوره برای انتخاب عالی‌ترین مقام و سایر کارگزاران در ایران انجام می‌گیرد، مراجعه نکرده است).

نه تنها هالم، بلکه بسیاری دیگر از مستشرقین و بعضاً محققین داخلی نیز چنین اعتقاداتی را در داخل و خارج از کشور تبیین و ترویج می‌کنند. بنابراین لازم است که این سخنان مورد تحلیل گیرد و به منشأ اشاعه آن برای مقابله عالمانه پرداخته شود. از این رو نظرات هالم

درباره عملکرد علمای شیعه در دوره غیبت مورد بررسی قرار گرفته می‌شود که عبارتند از:

علما و فقهای شیعه به مرور زمان حقوق ویژه امام - شامل: اجرای حدود چنان که در قرآن مطرح شده است، امامت نماز جمعه، جمع‌آوری وجوه شرعی، صدور حکم جهاد - که در زمان غیبت امام ساقط شمرده می‌شود زیرا این حقوق را فقط امام معصوم می‌تواند به نحوی شایسته اعمال کند - را یکی پس از دیگری به خود اختصاص داده‌اند. (هالم، ۱۳۸۹: ۳-۱۱۲)

اعمال حقوق ویژه امامان توسط علما قرن‌ها مورد اختلاف بود، حتی در قرن هفتم، محقق حلی این نظر را صحیح‌تر می‌دانست که حدود قرآنی در زمان غیبت امام ملغی شمرده می‌شود. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۱۴)

این نکته که مفهوم مجتهد معصوم تا چه حد در ادبیات محققانه معاصر علما انعکاس دارد تا کنون بررسی نشده است. اکنون مجتهد فردی است در بالاترین مقام روحانی و نماینده امام غایب، اما فاقد موهبت الهی عصمت که مسئولیت نظارت و به هنگام ضرورت، مخالفت با هر قدرت صرفاً دنیوی را بر عهده دارد. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۷۶)

علامه حلی، نخستین عالم شیعی که حامل عنوان آیت‌الله بود، تأیید نظری را برای اصل حکومت شرعی مبتنی بر اجتهاد که تا آن زمان مورد اختلاف بود، فراهم کرد. او با اجرای این اصل که عقل فقیه قادر است حتی در موضوع‌های دینی قضاوت معتبر ارائه دهد، راه را برای ایفای نقش بعدی - و باز هم سیاسی - علمای شیعه (روحانیون و آیت‌الله‌ها) هموار کرد. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۳۰-۱۳۱)

روایات متعددی که علامه حلی اصول اجتهاد و تقلید را از آن زوایا توضیح داد، در یک کلمه شامل تمامی پیشرفت بعدی روحانیت امامی (ملاها و آیت‌الله‌ها) می‌شود... قرن‌ها بعد روحانیت شیعی در ایران ایفای نقشی سیاسی را بر پایه اصول «اجتهاد و تقلید» که علامه حلی گسترش‌دهنده اصول نظری آن بود آغاز کرد؛ توسعه‌ای که به وضع کنونی در ایران منجر شد. مسلماً مبانی نظری خود را از نوشته‌های علامه حلی گرفته بود اما پیشرفت واقعی خود را در قرن هفدهم آغاز کرد. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۳۴-۱۳۵)

در قرن ۱۲ علمای مکتب اصولی که به همت خاندان سلطنتی به کشور آورده شدند و از امتیازهای ویژه‌ای برخوردار گردیدند، به زیان سایر گروه‌ها ادامه حیات دادند و سرانجام خود را از بند قدرت شاه‌رهایی بخشیدند. موقعیت علما اکنون به شکلی روز افزون از ویژگی‌های یک طبقه روحانی منظم برخوردار می‌شد که آشکارا بیش از پیش با حاکمان غیر دینی مخالفت می‌ورزیدند تا سرانجام قدرت حکومت را به چنگ آورند. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۷۷)

اصولی‌ها بدون توسل به مبارزه پیروز نشدند؛ خاصه آن‌که در خارج از منطقه نفوذ صفویان، در اطراف زیارتگاه‌های عراق یا در شهرهای دوردست مکه و مدینه، اخباریان

مقاومتی سرسختانه می‌کردند. با بهره‌گیری از مجموعه احادیثی که کلینی و ابن بابویه گردآوری کرده بودند و هنوز زهر کلام آن را مسموم نکرده بود، اخباریان در رساله‌هایی متعدد توانایی فقها در رسیدن به فتوای مستقل و ادعای آنان دایر بر نمایندگی امام غایب را رد کردند و رأی دادند که تنها منبع موثق، روایات نقل شده از پیامبر و امامان است. عموماً این نظریه با محکوم کردن همکاری با حکومت جائز یا ظالم شاه توأم بود. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۷۸)

شرط سوم و سرنوشت‌ساز برای دستیابی علما به قدرت سیاسی، پیروزی قاطع مکتب اصولی بر اخباریان حتی در زیارتگاه‌های عراق بود که هرگونه مخالفت با اصول اجتهاد و تقلید در این زمان در آن جا سرکوب می‌شد. اصولیان پیروز، این اصل اخباریان را دایر بر آن که فقط کلام قرآنی و روایات امامان راهنمای مؤمنان است، به عنوان نوعی بدعت محکوم کردند. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۸۳)

دوره فترت از سقوط صفویان تا تأسیس حکومت قاجار، دوره‌ای است که در اثنای آن روحانیت شیعی در ایران به شکلی درآمد که از آن زمان تاکنون شناخته شده است. یک ضرورت مهم این تحول از میان رفتن تنها خاندانی (صفویه) بود که از موهبت الهی انتساب به پیامبر ﷺ و امام هفتم علیه السلام برخوردار بود و در نتیجه تنها رقیب جدی در مبارزه برای کسب رهبری شیعیان محسوب می‌شد. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۸۲-۱۸۳)^۱

فقط داناترین و دانشمندترین شخص (اعلم) می‌توانست برای مقام برترین مرجع تقلید در نظر گرفته شود اما تا امروز این مسئله مورد اختلاف بوده است که آیا بر اعلمیت شروطی مترتب است و این شروط چگونه باید مشخص شود. مخالفان وجود یک رئیس برای سلسله مراتب روحانی تردید دارند که این کار اصلاً مقدر باشد خاصه بدان لحاظ که هیچ شخص واحدی نمی‌تواند در تمام زمینه‌های علوم دینی اعلم باشد. بنابراین مرتبه بالاترین مرجع تقلید می‌تواند فقط بر مبنای تشخیص خودانگیخته عموم مردم باشد و نمی‌تواند جنبه رسمی پیدا کند. مثل میرزا محمد حسن شیرازی که در اثر شناخت عمومی دال بر اعلم بودن (اعلمیت) به عنوان یگانه مرجع تعیین شد. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۹۱)

یکی از ویژگی‌های گرایش به سوی استقرار مراتب روحانیت، آن بود که علما به تدریج حقوق ویژه امام غایب را به عهده گرفتند. بنابر عقیده شایع، وظایفی که فقط رهبر حقیقی امت اسلامی، یعنی امام، می‌توانست انجام دهد، در دوران غیبتش ساقط می‌شد و کسی حق اجرای آنها را نداشت. از جمله این حقوق به این موارد اشاره شده: مصرف مالیات‌های پرداختی، دریافت وجوهی مانند خمس، امامت جماعت و ایراد خطبه جمعه، اجرای حدود مطابق حکم قرآن (مثل بریدن دست سارق)، حق اعلان و رهبری جهاد با

۱. نمونه همین اظهار نظرها در کتاب «اسلام شیعی، از دین تا انقلاب» نیز در توضیح تاریخ تکامل اعتبار علما، به بیان ظهور اجتهاد و اهمیت آن به عنوان پایه شیعه عقلانی برای ایجاد اختیار برای علما آمده است.

کافران. (هالم، ۱۳۸۹: ۱۹۲)

امیرارجمند تأکید می‌کند که: هیچ رساله‌ای راجع به عدم مشروعیت قدرت غیر دینی در دوران قاجار نوشته نشد. سیدجعفر کشفی حتی نظریه‌ای دایر بر نمایندگی دوگانه - روحانی و غیر دینی - امام غایب را مطرح کرد که شاه و علما می‌توانستند مشترکاً اجرا کنند؛ فقط امام بود که می‌توانست دو قدرت غیردینی و روحانی را در شخص خویش جمع کند. و چنین نتیجه‌گیری می‌کند: از زمان غیبت، این دو قدرت بین دو نماینده (نایب) تقسیم شده بود؛ شاه به حراست از قانون و نظم می‌پرداخت و در نتیجه شرایط خارجی برای اجرای شریعت را فراهم می‌آورد که علما به سهم خود حافظ آن بودند. (هالم، ۱۳۸۹: ۲۰۰)

دیدگاه نیومن در مورد حکومت ولی فقیه

نیومن بر خلاف هالم به اصل پیدایش تشیع و فراز و نشیب آن اشاره‌ای نکرده و با تکیه بر برخی از احادیث اصول کافی، آن هم گزینشی و بعضاً با عدم درک صحیح از حدیث، کوشیده است مسئله اجتهاد و استنباط احکام از جانب فقیه را زیر سؤال ببرد. از این رو در ادامه، نظرات ایشان پیرامون وظایف علما در دوره عدم حضور امام علیه السلام را نقل کرده، سپس به تحلیل آن می‌پردازیم:

امیر معزی اظهار داشته که مکتب امامیه اولیه، یک «مکتب باطنی» بود که همه ابعاد دیگر تعالیم شیعه همچون کلام، جهان‌شناسی، اخلاق، سیاست، جوانب عملی عبادت، عرفان، فقه، رستاخیزشناسی و مانند آن از همین نظریه به شدت باطنی امامت نشأت گرفته است. ظهور «ارباب فقه» و ارتقای خودشان در مقام نواب امام علیه السلام در جامعه، احتمالاً به زمان رسمیت یافتن تشیع در ایران دوران صفوی بر می‌گردد. فقه به رشته علمی غالب تبدیل شد و قدرت و جاه‌طلبی سیاسی که ائمه علیهم السلام آن را مایه نابودی «دین حقیقی» می‌دانستند، از این زمان به بعد به عنوان ضامن اجرای صحیح دین به شمار آمد. «متکلمان فقیه» برای کشاندن مکتب ائمه علیهم السلام به عرصه سیاست، به کارگیری آن در سطح اجتماعی و متجلی کردن آن به عنوان یک ایدئولوژی به جای امام علیه السلام نشستند. (نیومن، ۱۳۸۶: ۷۱-۷۲)

تأکید اصول کافی بر این که هم در مسائل علمی و هم در مسائل اعتقادی، مرجعیت به ائمه علیهم السلام اختصاص دارد، نشان می‌دهد که کلینی این را نیز دریافته بود که آن زمان به طور ویژه برای ارائه گفتمان حدیث‌گرای شیعه به جای گفتمانی که بنی نوبخت ترویج کردند و همچنین به جای عقل‌گرایی و به طور کلی به جای حدیث‌گرایی اهل تسنن که مجدداً رایج شده بود، مناسب بود. (نیومن، ۱۳۸۶: ۲۷۳)

نیومن درباره حدیث عمر بن حنظله مبنی بر نبرد دعوا به پیشگاه طاغوت،

چنین می‌نویسد:

... (عمر پرسید) اگر هر دو حکم از لحاظ عدالت و مقبولیت نزد اصحاب فضل برابر بود، وظیفه چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: منبع نهایی علم باید اخبار باشند و مؤمن باید آن چه را مورد توافق اصحاب است به عنوان حکم ما بپذیرد و آن چه را که شاذ است و در میان اصحاب مشهور نیست، رها کند... و آن قدر این سؤالات ادامه می‌یابد تا در نهایت امام علیه السلام می‌فرماید: صبر کنید تا امام‌تان را ببینید. مسلماً خودداری از عمل در هنگام شبهه، بهتر از افتادن در مهلکه است (ص ۶۷-۶۸، ح ۱۰) و می‌بینیم که امام علیه السلام در هیچ صورتی استفاده از عقل و استدلال و استخراج حکم را نمی‌دهد. (نیومن، ۱۳۸۶: ۲۹۰-۲۹۳)

بدین سان، علم منحصرأً به متون وحیانی که به خصوص شامل کلمات ائمه علیهم السلام می‌شوند، بستگی دارد. با ملاحظه این احادیث در اوضاع و احوال غیبت، بدون تردید و در میان شیعیان، حتی در زمان حضور ائمه علیهم السلام، ساختاری وجود داشت که اجازه کار را به فقیه می‌داد؛ اما منابع مورد استفاده فقیه فقط باید منابع وحیانی می‌بود. اما چنان چه مؤمن - که بی‌تردید در فرایند فقاهت مسئولیت زیادی به او واگذار شده - در چگونگی مشی خود بر مبنای آن علم مردد باشد، بهترین توصیه به او این است که منتظر بماند تا مستقیماً از امام علیه السلام سؤال کند. روایت عمر قطعاً به بازگشت قریب الوقوع امام علیه السلام اشاره دارد. (نیومن، ۱۳۸۶: ۲۹۴)

احادیث دو کتاب اول اصول کافی تمایل نخبگان شیعه دوازده امامی بغداد را به تمسک به عقل، زیر سؤال برد و بر اهمیت علم یقینی تأکید کرد. لازم بود کلینی بر اهمیت و در واقع، ضرورت این مطلب استدلال کند که باید منحصرأً و مخصوصاً به ارشادات ائمه علیهم السلام به عنوان یگانه منبع این علم مراجعه کرد. (نیومن، ۱۳۸۶: ۳۰۵) در نتیجه رد تمسک به قواعد فقهی عقل‌گرایانه از سوی ائمه علیهم السلام در دو کتاب نخست اصول کافی، الهیات ارائه شده در ۲۱۲ حدیث کتاب «التوحید» هم‌چنان ویژگی ضد عقل‌گرایی دارد. (نیومن، ۱۳۸۶: ۳۰۹)

روایات عملی کافی، پیامد دیگر بخش‌های اصول کافی، به خصوص بخش‌های اولیه آن هستند، زیرا در این بخش‌ها مبنای استناد به روایات ائمه علیهم السلام به عنوان تنها منبع علم قطعی و معتبر پی‌ریزی شده بود که بدین وسیله، گفتمان عقل‌گرای غالب در میان شیعیان دوازده امامی بغداد را مستقیماً زیر سؤال می‌برد. (نیومن، ۱۳۸۶: ۳۶۹)

در روایات کافی درباره خمس، ائمه علیهم السلام اموری را که باید خمس آنها وصول شود بر شمرده‌اند که کمتر از اموری است که اصولیان بعدی شمرده‌اند. برخلاف اصولیان که برای فقها نقشی منحصر به فرد در جمع‌آوری و توزیع خمس قائل شده‌اند، ائمه علیهم السلام هیچ

نقشی - چه رسد به نقشی منحصر به فرد - برای فقها در جمع آوری و توزیع خمس در نظر نگرفته‌اند. به همین منوال، روایات مربوط به زکات در کافی، اطلاعاتی را درباره واجبات این مالیات مطرح کرده‌اند که بسیار کمتر از اطلاعاتی است که نسل‌های بعد، عالمان اصولی مطرح کرده‌اند. (نیومن، ۱۳۸۶: ۴۰۱)

نظر علمای شیعه درباره ولایت فقیه

با توجه به آشنایی علمای شیعه با آموزه‌های ائمه علیهم‌السلام، به ویژه آمادگی آنها برای دوران غیبت که عمدتاً از جانب ائمه طاهرین علیهم‌السلام ارائه شده بود، از همان آغاز غیبت در محافل علمی شیعه بحث تداوم وظایف امام در دوران غیبت مورد بررسی قرار گرفت و در این ارتباط آثار متعددی تدوین گردید. بنابراین ولایت فقیه در تاریخ سیاسی اسلام طرحی جدید و اندیشه‌ای بی‌ریشه و بی‌سابقه نیست بلکه از متن قرآن و گفتار پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام نشأت گرفته است، و به عصر امامان معصوم علیهم‌السلام باز می‌گردد. نهایت این که انزوای شیعه و در تنگنا قرار گرفتن آنان بر اثر فشارهای شدید خلفای جور و حاکمان ستمگر، موجب شد که این اندیشه مترقی و بالنده به صورت مسأله‌ای جنبی و کم‌رنگ در کتاب‌ها مطرح گردد و گه‌گاهی در جامعه جلوه نماید. بنابراین ولایت فقیه جزء مسلمات فقه شیعه است.

این‌که بعضی در مقام شبهه افکنی در اذهان می‌گویند ولایت فقیه از اندیشه سیاسی امام خمینی ره سرچشمه گرفته است و یک امر تازه‌ای است و به تعبیر گستاخانه، از اختراعات اوست؛ برخاسته از بی‌اطلاعی و بی‌توجهی آن‌هاست. امام بزرگوار این نقش اجتماعی و سیاسی را از متن فقه اسلام و از متن دین فهمید و استنباط کرد؛ هم‌چنان که در طول تاریخ فقه شیعه، فقهای ما چنین برداشتی را از متون دینی داشته و به آن اذعان کرده‌اند. البته فقها برای تحقق آن فرصت پیدا نکردند اما این را جزء مسلمات فقه اسلام شناختند؛ بنابراین مسئله ولایت فقیه به معنای اعمال اموری که جنبه حکومتی داشته، در همان سال‌های آغاز غیبت کبری در گفتار فقها و علما مطرح بوده است. به عنوان نمونه، نظریه عده‌ای از فقها و بزرگان دین درباره موضوع ولایت فقیه در ادامه ذکر می‌شود.

شیخ مفید رحمته‌الله

شیخ مفید رحمته‌الله که از فقهای بزرگ قرن چهارم و پنجم هجری قمری می‌باشد در کتاب *المقننه* در مسئله امر به معروف و نهی از منکر در بیان مراحل و مراتب آن هنگامی که به مرحله قتل یا زدن و یا مجروح نمودن می‌رسد می‌گوید:

وَلَيْسَ لَهُ الْقَتْلُ وَالْجُرْحُ إِلَّا بِإِذْنِ سُلْطَانِ الزَّمَانِ الْمُنْصُوبِ لِتَنْذِيرِ الْأَنَامِ. (مفید، ۱۳۴۹: ۸۰۹)

برای کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند وقتی به مرحله قتل و ضرب رسید، برای او چنین کاری جایز نیست، مگر این که از سلطان زمان که برای تدبیر امور مردم نصب شده، اجازه بگیرد.

پس سلطان منصوب را در عبارت دیگر شرح داده و می‌گوید:

أَمَّا إِقَامَةُ الْحُدُودِ فَهِيَ إِلَى سُلْطَانِ الْأِسْلَامِ الْمُنْصُوبِ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى وَهُمْ أُمَّةٌ أُهْدَى مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَمَنْ نَصَبُوهُ لِذَلِكَ مِنَ الْأَمْرَاءِ وَالْحُكَّامِ، وَقَدْ فَوَّضُوا النَّظَرَ فِيهِ إِلَى فُقَهَاءِ شِيعَتِهِمْ مَعَ الْإِمْكَانِ ... (همو: ۸۱۰)

اما مسئله اجرای حدود الهی مربوط به سلطان و زمامدار اسلام است که از جانب خداوند نصب شده است، این‌ها همان امامان آل محمد ﷺ و کسانی از امرا و حاکمان هستند که از طرف امامان ﷺ برای این امور نصب شده‌اند، ائمه اطهار ﷺ اظهار نظر در این امور را به فقهای شیعه خود، در صورت امکان، واگذار نموده‌اند.

شیخ مفید ﷺ چنان‌چه از عبارت فوق نیز به دست می‌آید در عصری قرار داشته که به شدت تحت کنترل سلاطین جور بود و مطرح کردن و شرح و بسط چنین مسائلی بسیار خطر داشت؛ در عین حال، مسئله ولایت فقیه را به طور فشرده و اشاره بیان نموده است.

سلار بن عبدالعزیز دیلمی ﷺ

وی فقیه برجسته قرن پنجم هجری قمری و از شاگردان برجسته شیخ مفید ﷺ بود. این فقیه محقق در کتاب *فقهی المراسم* می‌نویسد:

فَقَدْ فَوَّضُوا إِلَى الْفُقَهَاءِ إِقَامَةَ الْحُدُودِ وَالْأَحْكَامِ بَيْنَ النَّاسِ بَعْدَ أَنْ لَا يَتَعَدَّوْا وَاجِباً وَ لَا يَتَجَاوَزُوا أَحَدًا، أَمَرُوا عَامَّةَ الشَّيْعَةِ بِمَعَاوَنَةِ الْفُقَهَاءِ عَلَى ذَلِكَ مَا اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ (دیلمی، ۱۴۰۰ق: ۲۶۱)؛

امامان معصوم ﷺ اجرای حدود و برپا داشتن احکام انتظامی بین مردم را به طور دقیق به فقهای شیعه واگذار کردند و به عموم شیعیان دستور دادند که فقها را در این راستا پشتیبانی کنند و آنان را در موارد اجرایی کمک نمایند.

شیخ طوسی ﷺ

وی مؤسس حوزه علمیه هزارساله نجف اشرف و از شاگردان برجسته شیخ مفید ﷺ بود که دو کتاب از کتب اربعه بنام *تهذیب* و *استبصار* از تألیفات اوست.

ایشان در کتاب *التهايه* می نویسد:

وَأَمَّا الْحُكْمُ بَيْنَ النَّاسِ وَالْقَضَاءُ بَيْنَ مُخْتَلِفِينَ، فَلَا يُجُوزُ أَيْضًا إِلَّا بِإِذْنِ لَه سُلْطَانِ الْحَقِّ فِي ذَلِكَ، وَقَدْ فُوضُوا ذَلِكَ إِلَى فُقَهَاءِ شِيعَتِهِمْ (طوسی، ۱۴۰۰:ق: ۳۰۱)؛
حکم نمودن و قضاوت بر عهده کسانی است که از جانب سلطان عادل، امام معصوم، به آنها اذن و اجازه داده شده باشد، و این وظیفه از جانب امامان علیهم السلام به فقهای شیعه واگذار شده است.

محقق حلی رحمته الله علیه

ابوالقاسم نجم الدین جعفر بن حسن حلی معروف به «محقق حلی» یا «محقق اول» از فقهای بزرگ شیعه در قرن هفتم می باشد. او درباره ولایت فقیه می نویسد:

يَجِبُ أَنْ يَتَوَلَّى صَرْفَ حِصَّةِ الْإِمَامِ عليه السلام إِلَى الْأَصْنَافِ الْمُتَوَجِّدِينَ مَنْ إِلَيْهِ الْحُكْمُ بِحَقِّ النَّيَابَةِ كَمَا يَتَوَلَّى آدَاءَ مَا يَجِبُ عَلَى الْغَائِبِ (محقق حلی، ۱۳۴۶: ج ۱، ۱۶۷)؛
واجب است مصرف سهم امام عليه السلام در راه مستحقین را کسی بر عهده بگیرد که از امام معصوم نیابت دارد، همان گونه که او عهده دار واجبات افراد غائب است.

شهید ثانی در شرح عبارت فوق می نویسد:

منظور محقق از نائب برحق، فقیه عادل دوازده امامی است که دارای همه شرایط فتواست، زیرا چنین شخصی نایب امام معصوم و نصب شده از سوی آن امام است (شهید ثانی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۴۷۶).

از این عبارت به روشنی فهمیده می شود که مجتهد جامع الشرایط در امور مختلف از جمله مصرف سهم امام عليه السلام که از احکام حکومتی است، ولایت دارد.

علامه حلی رحمته الله علیه

جمال الدین، حسن بن یوسف بن مطهر حلی معروف به علامه حلی سرآمد متمکلمین و فقها و مراجع قرن هشتم بود، وی در کتاب *قواعد* می نویسد:

وَأَمَّا إِقَامَةُ الْحُدُودِ فَاتِّمَامُهَا إِلَى الْإِمَامِ خَاصَّةً أَوْ مَنْ يَأْذَنُ لَهُ وَلِفُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ ذَلِكَ، وَلِلْفُقَهَاءِ الْحُكْمُ بَيْنَ النَّاسِ مَعَ الْأَمْنِ مِنَ الظَّالِمِينَ: وَ قِسْمَةُ الزَّكَاةِ وَالْأَمْوَالِ (حلی، ۱۴۰۸: ق: ۵۲۵)؛

و اما اجرای حدود (احکام جزایی) در عصر حضور، مخصوص امام معصوم عليه السلام یا کسی است که امام معصوم عليه السلام به او اذن داده باشد و در عصر غیبت با فقهای شیعه است و بر

عهده فقهاست که در صورت امن از گزند ظالمان، بین مردم، حکومت و قضاوت کنند و زکات‌ها و خمس‌ها را بگیرند و به مصرف برسانند.

شهید اول رحمته‌الله علیه

محمد بن مکی دمشقی عاملی، معروف به شهید اول صاحب کتاب *لمعه*، محقق و فقیه بزرگ شیعه در قرن هشتم بود، وی در کتاب *الدروس* می‌نویسد:

وَالْحُدُودُ وَالتَّعْزِيرَاتُ إِلَى الْأَمَامِ وَنَائِبِهِ وَلَوْ عَمُومًا فَيَجُوزُ فِي حَالِ الْغَيْبَةِ لِلْفَقِيهِ إِقَامَتُهَا مَعَ الْمَكْنَةِ، وَيَجِبُ عَلَى الْعَامَّةِ تَقْوِيئُهُ، وَمَنْعُ الْمُتَغَلَّبِ عَلَيْهِ مَعَ الْإِمْكَانِ وَيَجِبُ عَلَيْهِ الْأَفْتَاءُ مَعَ الْأَمْنِ، وَعَلَى الْعَامَّةِ الْمَصِيرَ إِلَيْهِ، وَالتَّرَافُعُ فِي الْأَحْكَامِ (عاملی، ۱۴۱۷ق: ج ۲، ۴۷-۴۸)؛

اجرای حدود و تعزیرات (احکام حکومتی) بر امام و نائب او، گرچه نائب عام او باشد واجب است و در عصر غیبت وظیفه واجب فقیه است که در صورت امکان به اجرای آن بپردازد و بر مردم واجب است تا از فقیه جامع‌الشرایط پشتیبانی کنند، و در صورت امکان، از آنان که شایستگی برای اجرای احکام ندارند، جلوگیری نمایند و نیز به فقیه واجب است، که در صورت امنیت فتوا دهد و بر مردم لازم است که در مرافعات و در حل اختلاف‌های خود نزد فقیه جامع‌الشرایط بروند.

محقق کرکی رحمته‌الله علیه

نورالدین علی بن عبدالعالی، معروف به محقق کرکی و محقق ثانی فقیه و مرجع تقلید شیعیان در قرن دهم می‌باشد. او می‌نویسد:

فقهای شیعه اتفاق نظر دارند که فقیه جامع‌الشرایط که از آن به مجتهد تعبیر می‌شود، از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام در همه اموری که نیابت در آن دخالت دارد، نایب است، پس دادخواهی در نزد او و اطاعت از حکم او واجب است. وی در صورت لزوم می‌تواند مال کسی که ادای حق نمی‌کند را بفروشد، او بر اموال غایبان، کودکان، سفیهان، ورشکستگان و بالاخره بر آن‌چه که برای حاکم منصوب از سوی امام علیه‌السلام ثابت است ولایت دارد. دلیل بر این مطلب روایت مورد قبول عمر بن حنظله و روایات دیگر که همان محتوا را دارند می‌باشد. (محقق کرکی، ۱۴۰۹ق: ج ۱، ۱۴۲)

شهید ثانی رحمته‌الله علیه

زین‌الدین بن علی بن احمد عاملی، معروف به شهید ثانی پس از ذکر این که فقها می‌توانند به اجرای حدود و قضاوت بین افراد بپردازند می‌نویسد:

هَذَا الْقَوْلُ مَذْهَبُ الشَّيْخَيْنِ وَجَمَاعَهُ مِنَ الْأَصْحَابِ (شهید ثانی، ۱۳۶۴: ج ۳، ۱۰۷-۱۰۸)؛
این نظریه، دیدگاه شیخ مفید و شیخ طوسی و گروهی از فقهای شیعه است.

سپس می نویسد:

روایت مورد قبول عمر بن حنظله این مطلب را تأیید می کند، زیرا اجرای حدود بخشی از حکم و قضاوت به شمار می آید، به علاوه مصلحت نظام اقتضا می کند و این لطفی از جانب خداست که موجب جلوگیری از مفاسد و گمراهی ها می گردد. بنابراین این دیدگاه، قول، قوی و مورد تأیید است. (شهید ثانی، ۱۳۶۴: ج ۳، ۱۰۸)

محقق اردبیلی رحمته الله علیه

مولا احمد بن محمد اردبیلی مشهور به محقق اردبیلی، که در بین مردم به مقدس اردبیلی معروف است از مجتهدین و اعظام دانشمند قرن دهم می باشد. وی در مسئله استحباب دادن زکات به فقیه در ضمن گفتاری می نویسد:

إِنَّهُ خَلِيفَةُ الْأَمَامِ، فَكَأَنَّ الْأَوَّاصِلَ إِلَيْهِ وَأَصَلَ إِلَيْهِ عليه السلام (مقدس اردبیلی، ۱۳۵۷، ج ۴: ۲۰۶)؛

فقیه جامع الشرایط، خلیفه و جانشین امام معصوم است، پس رساندن مال به دست فقیه همانند رساندن آن به دست شخص امام معصوم علیه السلام است.

صاحب مفتاح الکرامه رحمته الله علیه

سید جواد بن محمد حسینی عاملی صاحب کتاب فقهی *مفتاح الکرامه* که از کتب معتبر فقهی است در کتاب القضاء چنین می نویسد:

فقیه از طرف صاحب امر صلى الله عليه وآله منصوب و گمارده شده است و به این مطلب عقل و اجماع و اخبار دلالت می کند، اما عقل اگر فقیه چنین اجازه و نیابتی از سوی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم نداشته باشد، امر بر مردم مشکل می شود و آنها در تنگنا قرار می گیرند و نظام زندگی از هم می گسلد. اما اجماع (اتفاق نظر علما)؛ پس از تحقق آن همان گونه که اعتراف شده، می توانیم ادعا کنیم که در این امر، علمای شیعه اتفاق نظر دارند و اتفاق آنان حجت است. اما اخبار؛ دلالت آن به مطلب کافی و رساست. از جمله روایت شیخ صدوق بر این مطلب دلالت دارد. (عاملی، ۱۴۱۹ق: ج ۱۰، ۲۱)

ملا احمد نراقی رحمته الله علیه

وی از فقهای نامدار قرن سیزدهم می باشد این عالم بزرگوار در کتاب *عوائد الایام* چنین می نویسد:

فقیه عادل بر دو امر ولایت دارد: الف) بر آن چه پیامبر ﷺ و امامان معصوم ﷺ که سلاطین مردم و دژهای استوار اسلام هستند ولایت دارند، فقیه عادل نیز آن ولایت را دارد، جز مواردی که به وسیله دلیل از اجماع و روایات و... خارج شده باشد. ب) هرکاری که با دین و دنیا رابطه دارد و ناچار باید انجام شود یا عقلاً و یا عادتاً از جهت این که امور معاد و معاش فردی و گروهی به آن بستگی دارد یا شرعاً از این جهت که بدان امر شده در همه این امور باید فقیه عهده دار آن گردد. (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۳۶)

کاشف الغطا رحمته علیه

علامه شیخ محمدحسین کاشف الغطا پیرامون ولایت عامه فقیه جامع الشرایط می نویسد:

إِنَّ لَهُ الْوِلَايَةَ عَلَى الشُّؤْنِ الْعَامَّةِ وَ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ نِظَامُ الْهَيْئَةِ الْأَجْتِمَاعِيَّةِ؛

همانا فقیه جامع الشرایط بر همه شئون عمومی و نیازهای اجتماعی مردم ولایت دارد.

سپس می نویسد:

و بِالْجُمْلَةِ فَالْعَقْلُ وَ التَّنْقُلُ يَدُلَّانِ عَلَى وِلَايَةِ الْفَقِيهِ الْجَامِعِ عَلَى هَذَا الشُّؤْنِ فَاتِّهَا لِلْإِمَامِ الْمُعْصُومِ أَوْلَايَتُهُمْ لِلفقيه المجتهد ثانياً الْمَجْعُولِهِ بِقَوْلِهِ ﷺ وَهُوَ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ (کاشف الغطا، ۱۳۳۲: ۵۴)؛

کوتاه سخن آن که عقل و نقل بر مشروعیت ولایت فقیه جامع الشرایط، بر این شئون اجتماعی دلالت دارند، این ولایت، نخست از آن امام معصوم ﷺ است پس از آن برای فقیه مجتهد با جعل امام معصوم ﷺ است همان طور که می فرماید: فقیه، حجت من بر شماست و من حجت خدا بر شما هستم.

صاحب جواهر رحمته علیه

مرجع بزرگ آیت الله العظمی شیخ محمدحسین نجفی صاحب کتاب شریف جواهر الکلام از فقهای بزرگی است که مسئله ولایت فقیه را به طور مطلق و عام مطرح کرده و با استدلال‌های قوی، آن را اثبات کرده است. وی پس از ذکر مطالبی پیرامون گستردگی حوزه اختیارات ولایت فقیه، می نویسد:

و بِالْجُمْلَةِ فَالْمَسْأَلَةُ مِنَ الْوَأْضِحَاتِ الَّتِي لَا تَحْتَاجُ إِلَى الْإِدْوَالَةِ؛

مسئله ولایت فقیه و حوزه گسترده اختیار او از امور روشنی است که نیازی به دلایل ندارد.

(نجفی، ۱۳۵۰: ج ۲۱، ۳۹۷)

پس از این فقهای شیعه، علما و مراجع دیگر نیز مانند شیخ انصاری رحمته علیه، آیت الله حاج میرزا حسین نائینی رحمته علیه و آیت الله العظمی حاج آقا حسین بروجرودی رحمته علیه و علامه سید محمدحسین

طباطبایی رحمته الله و علامه میرزا ابوالحسن شعرانی رحمته الله از مشروعیت ولایت فقیه و لزوم اطاعت از او سخن به میان آورده‌اند. بنابراین، بحث ولایت فقیه تازگی ندارد و زعم برخی مبنی بر ابداع آن توسط حضرت امام رحمته الله دور از واقع است.

امام خمینی رحمته الله /

برای امام مقامات معنوی هم هست که جدا از وظیفه حکومت است و آن مقام خلافت کلی الهی است که گاهی در لسان ائمه از آن یاد شده است. خلافتی است تکوینی که به موجب آن جمیع ذرات در برابر «ولی امر» خاضع اند. از ضروریات مذهب ماست که کسی به مقامات معنوی ائمه علیهم السلام نمی‌رسد حتی ملک مقرب و نبی مرسل. (خمینی، ۱۳۷۳: ۴۲)

دیگر از شئون رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام اخذ مالیات، خمس، زکات، جزیه و خراج اراضی خراجیه است... خداوند متعال رسول اکرم صلی الله علیه و آله را «ولی» همه مسلمانان قرار داده؛ و تا وقتی آن حضرت باشند، حتی بر حضرت امیر علیه السلام ولایت دارند. پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی او امر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می‌تواند قاضی و والی نصب و عزل کند؛ همین ولایتی که برای فقیه هم هست لکن فقها «ولی مطلق» به این معنی نیستند که بر همه فقهای زمان خود ولایت داشته باشند و بتوانند فقیه دیگری را عزل یا نصب نمایند. در این معنا مراتب و درجات نیست که یکی در مرتبه بالاتر و دیگری در مرتبه پایین‌تر باشد؛ یکی والی و دیگری والی‌تر باشد. پس از ثبوت این مطلب، لازم است که فقها اجتماعاً یا انفراداً برای اجرای حدود و حفظ ثغور و نظام، حکومت شرعی تشکیل دهند. این امر اگر برای کسی امکان داشته باشد، واجب عینی است وگرنه واجب کفایی است. در صورتی هم که ممکن نباشد ولایت ساقط نمی‌شود زیرا از جانب خدا منصوب‌اند. اگر توانستند باید مالیات، زکات، خمس و خراج را بگیرند و در مصالح مسلمین صرف کنند و اجرای حدود کنند. این‌طور نیست که حالا که نمی‌توانیم حکومت عمومی و سراسری تشکیل بدهیم، کنار بنشینیم بلکه تمام امور که مسلمین محتاج‌اند و از وظایفی است که حکومت اسلامی باید عهده‌دار شود، هر مقدار که می‌توانیم باید انجام دهیم. (خمینی، ۱۳۷۳: ۴۱-۴۲)

وقتی می‌گوییم ولایتی را که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام داشتند، بعد از غیبت فقیه عادل دارد برای هیچ کس این توهّم نباید پیدا شود که مقام فقها همان مقام ائمه علیهم السلام و رسول اکرم صلی الله علیه و آله است. زیرا این‌جا صحبت از مقام نیست، بلکه صحبت از وظیفه است. «ولایت» یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس، یک وظیفه سنگین و مهم است نه این‌که برای کسی شأن و مقام غیرعادی به وجود بیاورد و او را از حد انسان عادی بالاتر ببرد. به عبارت دیگر، ولایت مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره، برخلاف تصویری که

خیلی از افراد دارند، امتیاز نیست بلکه وظیفه‌ای خطیر است. در اجرای حدود بین رسول اکرم ﷺ و امام و فقیه امتیازی نیست؛ حاکم متصدی قوه اجرائیه است و مثلاً در حد زدن باید حد خدا را جاری کند؛ چه رسول الله ﷺ باشد و چه امام علی ﷺ یا نماینده و قاضی آن حضرت در بصره و کوفه یا فقیه عصر. (خمینی، ۱۳۷۳: ۴۰-۴۱)

دو شرط اساسی برای زمامدار، پس از حائز بودن شرایط عامه مثل عقل و تدبیر، ضروری است:

الف) علم به قانون (ب) عدالت.

«قانون دانی» (یعنی اسلام را بداند چرا که حکومت اسلامی، حکومت قانون است نه خودسری و حکومت اشخاص بر مردم) و «عدالت» از نظر مسلمانان شرط و رکن اساسی است. چیزهای دیگر در زمامداری دخالت و تصرف ندارد. مثلاً علم به چگونگی ملائکه و... در موضوع امامت دخالت ندارد. اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند، لایق حکومت نیست، چون اگر تقلید کند، قدرت حکومت شکسته می‌شود و اگر نکند نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلام باشد. امام صادق ﷺ می‌فرماید: «الملوک حُکام علی الناس و العلماء حُکام علی الملوک»؛ پادشاهان حاکم بر مردم‌اند و عالمان حاکم بر پادشاهان‌اند. (مجلسی، ۱۳۰۱: ج ۱، ۱۸۳، کتاب "العلم"، باب ۱، ح ۹۲) سلاطین اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بی‌پرسند و اجرا کنند. در این صورت حکام حقیقی همان فقها هستند، پس بایستی حاکمیت رسماً به فقها تعلق بگیرد نه کسانی که به علت جهل به قانون، مجبورند از فقها تبعیت کنند.

به علاوه علم به قانون (شریعت اسلامی)، زمامدار بایستی از کمال اعتقادی و اخلاقی برخوردار و عادل باشد و دامنش به معاصی آلوده نباشد. کسی که می‌خواهد «حدود» جاری کند یعنی قانون جزای اسلام را به اجرا گذارد، متصدی بیت‌المال و خرج و دخل مملکت شود و خداوند اختیار اداره بندگانش را به او بدهد، باید معصیت‌کار نباشد چرا که به حکم الهی در قرآن مجید: «ولاینال عهدی الظالمین»، پس خداوند به جائر چنین اختیاری نمی‌دهد. بنابراین نظریه شیعه در مورد طرز حکومت در دوره رحلت پیامبر اکرم ﷺ تا زمان غیبت، واضح است. به موجب آن، امام باید فاضل و عالم به احکام و قوانین و در اجرای آن عادل باشد. (خمینی، ۱۳۷۳: ۳۷-۳۹)

اگر فرد لایقی که دارای این دو خصلت (علم به قانون و عدالت) باشد به پا خاست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم ﷺ در امر اداره جامعه داشت، دارا می‌باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند. این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم ﷺ بیشتر از حضرت امیر ﷺ بود یا اختیارات حکومت حضرت امیر ﷺ بیش از فقیه است، باطل و غلط است. البته فضایل حضرت رسول اکرم ﷺ بیش از همه عالم است و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر ﷺ از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات

و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه علیهم السلام در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است. (خمینی، ۱۳۷۳: ۴۰)

بدیهی است تصدی حکومت به دست آوردن یک وسیله است نه این که یک مقام معنوی باشد؛ زیرا اگر مقام معنوی بود، کسی نمی توانست آن را غصب کند یا رها سازد. هرگاه حکومت و فرماندهی وسیله اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام شود، قدر و ارزش پیدا می کند و متصدی آن صاحب ارجمندی و معنویت بیشتر می شود. بعضی از مردم چون دنیا چشم شان را پر کرده، خیال می کنند که ریاست و حکومت فی نفسه برای ائمه علیهم السلام شأن و مقامی است که اگر برای دیگری ثابت شد دنیا به هم می خورد. ائمه علیهم السلام و فقهای عادل موظف اند که از نظام و تشکیلات حکومتی برای اجرای احکام الهی و برقراری نظام عادلانه اسلام و خدمت به مردم استفاده کنند. صرف حکومت برای آنان جز رنج و زحمت چیزی ندارد؛ منتها مأمورند انجام وظیفه کنند. موضوع «ولایت فقیه» مأموریت و انجام وظیفه است. (خمینی، ۱۳۷۳: ۴۴)

فرمایش امام علی علیه السلام در خطبه ۳ نهج البلاغه این است که خدایا تو می دانی ما برای به دست آوردن منصب و حکومت قیام نکرده ایم؛ بلکه مقصود ما نجات مظلومین از دست ستمکاران است. آن چه مرا وادار کرد که فرماندهی و حکومت بر مردم را قبول کنم، این بود که "خدای تبارک و تعالی از علما تعهد گرفته و آنان را موظف کرده که بر پرخوری و بهره مندی ظالمانه ستمگران و گرسنگی جانکاه ستمدیدگان سکوت ننمایند:

اللهم إنک تعلم أنه لم یکن الذی کان منّا مُنافِسة فی سلطان و لا التماس شیء من فُضول الحطام و لکن لَتَرَدُّ المعالم من دینک، نظهر الإصلاح فی بلادک فیأمن المظلومون من عبادک و تقام المعطلّة من حدودک: خدایا تو خوب می دانی که آن چه از ما سر زده و انجام شده، رقابت برای به دست گرفتن قدرت سیاسی یا جست و جوی چیزی از اموال ناچیز دنیا نبوده است. بلکه برای این بود که اصول روشن دینت را بازگردانیم و به تحقق رسانیم و اصلاح را در کشورت پدید آوریم تا در نتیجه آن بندگان ستمدیده ات ایمنی یابند و قوانین (یا قانون جزای) تعطیل شده و بی اجرا مانده ات به اجرا درآید و برقرار گردد. (خمینی، ۱۳۷۳: ۴۵)

امام خمینی رحمته الله علیه ویژگی های حاکم از نظر امام علی علیه السلام را چنین اشاره می کند:

شما مردم خوب می دانید که شایسته نیست کسی که بر نوامیس و خون ها و درآمدها و احکام و قوانین و پیشوایی مسلمانان ولایت و حکومت پیدا می کند بخیل باشد، تا بر اموال مسلمانان حرص ورزد و باید که جاهل (و ناآگاه از قوانین) نباشد تا از روی نادانی مردم را به گمراهی بکشاند. و باید که جفاکار و خشن نباشد تا به علت جفای او مردم با او

قطع رابطه و مراوده کنند و نیز باید که از دولت‌ها نترسد تا با یکی دوستی و با دیگری دشمنی کند. و باید که در کارها قضاوت رشوه‌خوار نباشد تا حقوق افراد را پایمال کند و نگذارد حق به حق دار برسد و نباید که سنت و قانون را تعطیل کند تا امت به گمراهی و نابودی نرود.

مطالب این روایت حول محور دو موضوع است: یکی علم و دیگری عدالت و این دو را خصلت ضروری والی قرار داده است. عدالت به معنای واقعی این است که در ارتباط با دول و معاشرت با مردم و معاملات با مردم و دادرسی و قضاء و تقسیم درآمد عمومی مانند حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتار کند و طبق برنامه‌ای که برای مالک‌اشتر (نامه ۵۳ نهج البلاغه) و در حقیقت برای همه والیان و حکام تعیین فرموده است؛ چون بخشنامه‌ای است عمومی که فقها هم اگر والی شدند بایستی دستورالعمل خویش بدانند. (خمینی، ۱۳۷۳: ۴۶-۴۷)

این‌که فرموده‌اند: «فقها حصون اسلام‌اند» یعنی مکلف‌اند اسلام را حفظ کنند و زمینه‌ای را فراهم آورند که بتوانند حافظ اسلام باشند و این از اهم واجبات است و از واجبات مطلق است نه مشروط و از جاهایی است که فقهای اسلام باید دنبالش بروند، حوزه‌های دینی باید به فکر باشند و خود را مجهز به تشکیلات و لوازم و قدرتی کنند که بتوانند اسلام را به تمام معنا نگهدارند، همان‌گونه که خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام حافظ اسلام بودند و عقاید و احکام و نظامات اسلام را به تمام معنا حفظ می‌کردند. اسلام آمده تا به جامعه نظم دهد، امامت اعتباری و حکومت برای تنظیم امور جامعه است. ما مکلف هستیم که اسلام را حفظ کنیم. این تکلیف از واجبات مهم است؛ حتی از نماز و روزه واجب‌تر است. همین تکلیف است که ایجاب می‌کند خون‌ها در انجام آن ریخته شود. از خون امام حسین علیه السلام که بالاتر نبود، برای اسلام ریخته شد. شما در صورتی خلفای اسلام هستید که اسلام را به مردم بیاموزید و نگویید بگذار تا امام زمان عجل الله تعالی فرجه بیاید. شما نماز را هیچ وقت می‌گذارید تا وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه آمد، بخوانید؟ حفظ اسلام واجب‌تر از نماز است. (خمینی، ۱۳۷۳: ۵۶-۵۸)

مهم‌ترین وظیفه انبیاء برقرار کردن یک نظام عادلانه بوده که نظم و ترتیب پیدا کرده، قد آدمیت راست گردانند. با تشکیل حکومت، اجرای احکام امکان پذیر است. خواه نبی خود موفق به تشکیل حکومت شود مانند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خواه پیروانش پس از وی توفیق تشکیل حکومت و برقراری نظام عادلانه اجتماعی را پیدا کنند. فقها در اجرای قوانین و فرماندهی سپاه و اداره جامعه و دفاع از کشور و دادرسی و قضاوت مورد اعتماد پیامبرند. (خمینی، ۱۳۷۳: ۵۹-۶۰)

چون فقهای عادل در کشورهای مسلمان نشین حکومت نداشته و ولایتشان برقرار نشده، اسلام مندرس گشته و احکام آن تعطیل شده است. (خمینی، ۱۳۷۳: ۶۲)

چون بسیاری از ما فکر نکردیم که ملت اسلام باید با حکومت اسلامی اداره و منظم شود، کار به این جا رسید که نه تنها نظم اسلام در کشورهای اسلامی برقرار نیست و قوانین ظالمانه و فاسد کننده به جای قانون اسلام اجرا می شود، بلکه برنامه های اسلام در ذهن خود آقایان علما هم کهنه شده به طوری که وقتی صحبت می شود، می گویند «الفقهاء أمناء الرسل» یعنی در گفتن مسائل امین هستند. آیات قرآن را نشنیده می گیرند و آن همه روایات را که دلالت دارد بر این که در زمان غیبت، علمای اسلام «والی» هستند تأویل می کنند که مراد «مسئله گویی» است. آیا امانتداری این طور است؟ آیا امین لازم نیست که نگذارد احکام اسلام تعطیل شود و تبهکاران بدون کیفر بمانند؟ نگذارد در مالیات ها و درآمدهای کشور این قدر هرج و مرج و حیف و میل واقع شود و چنین تصرفات ناشایسته بشود؟ بدیهی است که اینها امین لازم دارد و وظیفه فقهاست که امانتداری کنند و در این صورت امین و عادل خواهند بود. (خمینی، ۱۳۷۳: ۶۳)

اندیشه ولایت فقیه در آثار بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران

حضرت امام خمینی علیه السلام در کتاب *کشف الاسرار* (۱۳۲۲)، کتاب *الرسائل العشرة* (۱۳۳۱)، کتاب *تحریر الوسيله* (۱۳۴۳)، کتاب *البيع* (۱۳۴۸) و کتاب *حکومت اسلامی یا ولایت فقیه* (۱۳۴۸) به طرح اجمالی و تفصیلی ولایت فقیه پرداختند. هم چنین در دوران انقلاب و پس از پیروزی انقلاب به مناسبت های مختلف طی نامه ها و سخنرانی ها - که در مجموعه صحیفه نور آمده - بحث ولایت فقیه را مطرح کرده اند.

کتاب کشف الاسرار

در کتاب *اسرار هزار ساله* (۱۳۲۲) به دین اسلام، روحانیت و مسائل حکومتی اسلام خرده گیری هایی شده بود، از جمله این که اسلام یک دین حکومتی نیست و نمی تواند دنیای مردم را اداره کند. حضرت امام خمینی علیه السلام در پاسخ به شبهه های آن، کتاب *کشف الاسرار* را نوشتند. به بعضی از عبارات های *کشف الاسرار* اشاره می شود:

جز سلطنت خدایی همه سلطنت ها بر خلاف مصلحت مردم بوده و جور است و جز قانون خدایی همه قوانین باطل و بیهوده است. (خمینی، بی تا: ۱۸۶)

حضرت امام خمینی ضمن پاسخ به این ایراد نویسنده که می گوید: «بر این که حکومت، حق فقیه است هیچ دلیلی وجود ندارد»، درباره وجود دلیل حکومت فقیه می نویسد:

مبانی عمده اش اخبار و احادیث ائمه علیهم السلام است که آن هم متصل است به پیغمبر صلی الله علیه و آله و آن هم از وحی الهی است. اینک چند حدیث در اینجا ذکر خواهیم کرد تا معلوم شود به

کلی از فقه بی‌خبرند... (خمینی، بی‌تا: ۱۸۶)

ایشان پس از ذکر احادیثی (که از کتاب *ولایت فقیه* ایشان این احادیث قبلاً آورده شد) در ادامه می‌نویسد:

تنها حکومتی که خرد را حق می‌داند و با آغوش گشاده و چهره باز آن را می‌پذیرد حکومت خداست. ما می‌گوییم حکومت باید با قانون خدایی که صلاح کشور و مردم است اداره شود و این بی‌نظارت روحانی صورت نمی‌گیرد. (خمینی، بی‌تا: ۲۲۲)

کتاب الرسائل

امام در سال ۱۳۳۱ شمسی در کتاب *الرسائل*، کلیه مسائل مربوط به حکومت، اعم از امور سیاسی و قضایی را جزو اختیارات فقیه دانسته است و در رساله *الاجتهاد والتقلید* پس از ذکر شئون فقیه، می‌نویسد:

وقتی علم حاصل شد که شارع مقدس هیچ‌گونه کوتاهی در جعل منصب حکومت و قضا نمی‌کند، پس قدر متیقن این است که این منصب از آن فقیه است که علم به قضاوت و سیاست دینی دارد و عادل در بین مردم است. (خمینی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۱۰۱-۱۰۲)

سپس در تفسیر حدیث مقبوله عمر بن حنظله چنین می‌گوید:

و این قول امام که من او (فقیه) را حاکم بر شما قرار دادم، دلالت می‌کند که فقیه علاوه بر منصب قضاوت، دارای منصب حکومت نیز می‌باشد، هر حکومتی باشد، برای این که حکومت، مفهوماً اعم از قضاوت مصطلح است و قضاوت از شعبه‌های حکومت است و مقتضای مقبوله عمر بن حنظله نصب فقیه به عنوان حاکم و والی می‌باشد و ادعای انصراف هم درست نیست. پس حکومت بر مردم سزاوار است و اختصاص به فقیه دارد، مگر در جایی که استثنا شده باشد. (خمینی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۱۰۶)

کتاب تحریر الوسیله

در کتاب *تحریر الوسیله* که در سال ۱۳۴۳ تألیف نموده است در خاتمه کتاب امر به معروف و نهی از منکر، ولایت سیاسی فقیه را اثبات کرده، نواب عام ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را عهده‌دار تصدی امور سیاسی، قضایی و اقتصادی دانسته‌اند. حضرت امام خمینی رحمته الله علیه می‌نویسد:

در عصر غیبت ولی امر و سلطان زمان علیه السلام نایبان عام آن حضرت که فقهای جامع‌الشرایط برای فتوا و قضاوت‌اند، جانشین آن حضرت در اجرای سیاست و مسائل حکومتی و سایر اموری که بر عهده امام علیه السلام است، نیز هستند مگر در جهاد ابتدایی. (خمینی، ۱۳۶۶: ج ۱، ۴۸۲)

کتاب البیع

در کتاب البیع به جزئیات بحث و نقادی ادله مخالفان و دلایل عقلی و نقلی موافق با آن پرداختند. این بحث شصت صفحه‌ای، مهم‌ترین اثر امام در این موضوع است که به مبانی مشروعیت و حدود و اختیارات فقیه می‌پردازد که به علت طولانی بودن بحث و پرهیز از اطاله کلام به بخشی از آن اشاره می‌شود:

همان دلایلی که لزوم امامت پس از نبوت را اثبات می‌کند، عیناً لزوم حکومت در دوران غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را در بردارد به ویژه پس از این همه مدت که از غیبت آن بزرگوار می‌گذرد. شاید این دوران، هزارها سال دیگر نیز ادامه یابد، علم آن نزد خداست. (خمینی، ۱۳۶۶: ۶۱۹)

نکته مهم در این بحث این است که در تمام مسائل مربوط به حکومت و همه آن‌چه که از اختیارات و وظایف پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام محسوب می‌شود، در مورد فقهای عادل نیز معتبر است. پس کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مقرر شد، در مورد فقیه عادل نیز مقرر است و عقلاً نمی‌توان فرقی بین این دو قائل شد. (خمینی، ۱۳۶۶: ۶۲۶)

با توجه به دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه و اکثر علمای شیعه، تمام وظایف امام معصوم در دوران غیبت به عهده ولی فقیه جامع‌الشرایط که برخوردار از دو صفت علم و عدالت باشد است اما این دو مستشرق با توجه به عدم شناخت کافی از آموزه‌های مکتب تشیع و صرفاً با مطالعه مقاطعی از تاریخ تشیع، به نتایجی نادرست دست یافته‌اند؛ نتایجی مانند آن که فقیه در دوره غیبت نمی‌تواند حکومت کند و این امتیازی بوده که علمای تشیع به مرور زمان، طبق شرایط حاکم بر جامعه، آن را به دست آورده و با تشکیل حکومت اسلامی در ایران، آن را عملی ساخته‌اند.

وظایف فقها در احادیث معصومین علیهم السلام

به منظور تکمیل بحث حکومت ولی فقیه و در مقام پاسخگویی به کسانی که در این ارتباط شبهاتی را مطرح می‌کنند، تعدادی از روایات صادره از ائمه علیهم السلام که به این امر اشاره و تأکید دارد در ادامه نقل شده و برای درک بهتر آنها، دیدگاه امام خمینی پیرامون آن روایات بیان می‌شود.

شیخ مرتضی انصاری رحمته الله علیه در کتاب گرانسنگ *المکاسب* بیان فرموده‌اند:

می‌توان وظایف ولی فقیه را در سه مقوله کلی زیر تقسیم‌بندی کرد: مقام فتوا، مقام قضاوت، مقام حکومت (انصاری، ۱۴۳۱ق: ج ۳، ۵۵۳)

وی در ادامه احادیث مربوطه را متذکر می‌شود:

قال امیرالمؤمنین علیه السلام لشریح: یا شریح قد جلست مجلساً لا یجلسه (ما جلسه) إلا نبیّ او وصی نبیّ أو شقیّ (حرعاملی، ۱۳۸۸ق: ج ۱، ۶-۷)؛
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح می‌فرماید: تو بر مقام و منصبی قرار گرفته‌ای که جز نبی یا وصی نبی و یا شقی، کسی بر آن قرار نمی‌گیرد.

تحلیل روایت در کلام امام خمینی رحمته الله علیه چنین است:

تصدی منصب قضا با پیغمبر صلی الله علیه و آله یا وصی اوست. در این که فقهای عادل به حسب تعیین ائمه علیهم السلام منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقهای عادل است، اختلافی نیست. حقیقت این است که که دایره مفهوم «وصی نبی» توسعه دارد و فقها را هم شامل می‌شود. البته وصی بلافصل حضرت امیر علیه السلام است و بعد از ایشان، ائمه علیهم السلام می‌باشند و امور مردم به آنان محول شده است. تصور نشود که منصب حکومت یا قضا برای حضرات ائمه علیهم السلام شأنی بوده است. زمامداری فقط از جهت این که بتوانند حکومت عدل را برپا کنند و عدالت اجتماعی را بین مردم تطبیق و تعمیم دهند، قابل اهمیت بوده است، لکن مقامات روحانی ائمه علیهم السلام که فوق ادراک بشر می‌باشد، به نصب و جعل مربوط نیست. این مقام حکومت و منصب نیست که به انسان شأن و منزلت معنوی می‌دهد بلکه این منزلت و مقام معنوی است که انسان را شایسته برای حکومت و مناصب اجتماعی می‌سازد. از روایت می‌فهمیم که فقها اوصیای دست دوم رسول اکرم صلی الله علیه و آله هستند و اموری که که از طرف رسول الله صلی الله علیه و آله به ائمه علیهم السلام واگذار شده برای آنان نیز ثابت است و باید تمام کارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله را انجام دهند؛ چنان که حضرت امیر علیه السلام انجام داد. (خمینی، ۱۳۷۳: ۶۴-۶۵)

حدیث امام صادق علیه السلام

عن ابی عبدالله علیه السلام قال: أتقوا الحكومة، فإن الحكومة إنما هی للإمام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین، لنبی (کنبی) أو وصی نبی (حرعاملی، ۱۳۸۸ق: ج ۱، ۷، ۱۸)؛ ابن بابویه، ۱۳۶۷: ج ۳، ۴)؛

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: از حکم کردن (دادرسی) بپرهیزید زیرا حکومت (دادرسی) فقط برای امامی است که عالم به قضاوت (و آیین دادرسی و قوانین) و عادل در میان مسلمانان باشد، برای پیغمبر یا وصی پیغمبر.

تحلیل روایت از کلام امام خمینی رحمته الله علیه:

در اینجا معنای لغوی «امام» که عبارت از رئیس و پیشوا باشد، مقصود است نه معنای اصطلاحی. به همین جهت نبی را هم امام دانسته است. اگر معنای اصطلاحی «امام» مراد بود، قید «عالم» و «عادل» زاید می‌نمود. دوم این که عالم به قضا باشد. اگر امام بود لکن علم به قضا نداشت، یعنی قوانین و آیین دادرسی اسلام را نمی‌دانست، حق قضاوت ندارد. سوم این که باید عادل باشد. پس قضاء (دادرسی) برای کسی است که این سه شرط (یعنی رئیس و عالم و عادل بودن) را داشته باشد. بعد می‌فرماید که این شروط بر کسی جز نبی یا وصی نبی منطبق نیست. فقیه عادل مقام امامت و ریاست را برای قضاوت - به حسب تعیین امام - داراست. (خمینی، ۱۳۷۳: ۶۶-۶۷)

توقیع حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه

سألت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل أشکلت علیّ فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه: أما ما سألت عنه أُرشدک الله و ثبتک (الی ان قال) ... و أما الحوادث الواقعه، فارجعوا فیها إلی رواة حدیثنا. فإنهم حتی علیکم و أنا حجة الله و أما محمد بن عثمان العمری، فرضی الله عنه و عن أیبه، فإنه ثقتی و کتابه کتابی (حرعاملی، ۱۳۸۸ق: ج ۱۸، ۱۰۱: ابن بابویه، ۱۳۳۸: ج ۲، ۱۶۱):

اسحاق بن یعقوب نامه‌ای برای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه می‌نویسد و از مشکلاتی که برایش رخ داده سؤال می‌کند و محمد بن عثمان عمری، نماینده آن حضرت، نامه را می‌رساند. جواب نامه به خط مبارک صادر می‌شود که: ... در حوادث و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدایم.

تحلیل روایت از کلام امام خمینی رحمته الله علیه:

منظور از «حوادث واقعه» که در این روایت آمده مسائل و احکام شرعیه نیست. نویسنده نمی‌خواهد بپرسد درباره مسائل تازه‌ای که برای ما رخ می‌دهد چه کنیم چون این موضوع جزء واضحات مذهب شیعه بوده است و روایات متواتره دارد که در مسائل باید به فقها رجوع کنند و در زمان ائمه علیهم السلام هم به فقها رجوع می‌کردند و از آنان می‌پرسیدند. در ادامه به چند حدیث در این باره پرداخته می‌شود.

منظور از «حوادث واقعه» پیشامدهای اجتماعی و گرفتاری‌هایی بوده که برای مردم و مسلمین روی می‌داده است و به طور کلی و سربسته سؤال کرده اکنون که دست ما به شما نمی‌رسد، در پیشامدهای اجتماعی باید چه کنیم؟ وظیفه چیست؟ «حجت الله» یعنی همان طور که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حجت است و مرجع تمام مردم، خدا او را تعیین کرده تا در همه کارها به او رجوع کنند، فقها هم مسئول امور و مرجع عام توده‌های

مردم هستند.

مقبوله عمر بن حنظله

عن عمر بن حنظله: قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعه في دين أو ميراث فتحاكما إلى السلطان وإلى القضاة أيحل ذلك؟ قال: من تحاكم إليهم في حق أو باطل فإنما تحاكم إلى الطاغوت وما يحكم له، فإنما يأخذ سحتا وإن كان حقا ثابتاً له؛ لأنه أخذه بحكم الطاغوت وما أمر الله يكفر به. قال الله تعالى: "يريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت وقد أمروا أن يكفروا به". قلت: فكيف يصنعان؟ قال: ينظران من كان منكم ممن قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا و عرف أحكامنا... فليرضوا به حكماً. فإني قد جعلته عليكم حاكماً، فإذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فإنما استخف بحكم الله وعلينا ردّ والراء علينا الرادّ على الله وهو على حدّ الشرك بالله الحديث (حر عاملی، ۱۳۸۸ هـ.ق: ج ۱۸، ۹۸؛ کلینی، ۱۳۶۴: ج ۱، ۸۶)؛

عمر بن حنظله می‌گوید از امام صادق عليه السلام درباره دو نفر از دوستانمان (یعنی شیعه) که نزاعی بینشان بود در مورد قرض یا میراث و به قضات برای رسیدگی مراجعه کرده بودند، سؤال کردم که آیا این رواست؟ فرمود: هر که در مورد دعوی حق و ناحق به ایشان مراجعه کند، در حقیقت به طاغوت مراجعه کرده باشد و هر چه را که به حکم آنها بگیرد در حقیقت به طور حرام می‌گیرد؛ گرچه آن را که دریافت می‌کند حق ثابت او باشد زیرا که آن را به حکم و با رأی طاغوت و آن قدرتی گرفته که خدا دستور داده به آن کافر شود. خدای تعالی می‌فرماید: بريدون أن يتحاكموا إلى الطاغوت وقد أمروا أن يكفروا به. پرسیدم چه باید بکنند. فرمود: باید نگاه کنند ببینند از شما چه کسی که حدیث ما را روایت کرده و در حلال و حرام ما مطالعه نموده و صاحب نظر شده و احکام و قوانین ما را شناخته است... بایستی او را به عنوان قاضی و داور بپذیرند؛ زیرا که من او را حاکم بر شما قرار داده ام.

این حدیث کاملاً و به طور عملی مشخص می‌کند که حکومت باید به دست عالمان باشد تا بتوانند اجرای حکم کنند و عدالت را برقرار سازند. آن‌طور که امام خمینی رحمته الله علیه می‌فرماید مشخص است که این یک فرمان کلی است نه این که «عمر بن حنظله» به چنین مشکلی گرفتار شده و تکلیف او چنین باشد.

تحلیل روایت از کلام امام خمینی رحمته الله علیه:

الف) امام صادق عليه السلام در جواب از مراجعه به مقامات حکومتی ناروا، چه اجرایی و چه قضایی، نهی می‌فرماید. دستور می‌دهند که ملت اسلام در امور خود نباید به سلاطین و حکام جور و قضاتی که از اعمال آنها هستند، رجوع کنند؛ هرچند حق ثابت داشته باشند و

بخواهند برای احقاق و گرفتن آن اقدام کنند.

ب) این حکم سیاسی اسلام است. حکمی است که سبب می شود مسلمانان از مراجعه به قدرتهای ناروا و قضاتی که دست نشانده آنها هستند خودداری کنند تا دستگاه های دولتی جائز و غیراسلامی بسته شود و راه به سوی ائمه هدی علیهم السلام و کسانی که از طرف آنان حق حکومت و قضاوت دارند باز شود.

ج) در پیشامدها و منازعات می فرمایند: بنظران من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا: در اختلافات به روایان حدیث ما که به حلال و حرام خدا، طبق قواعد، آشنایند و احکام ما را طبق موازین عقلی و شرعی می شناسند، رجوع کنند.

د) سپس می فرمایند: من کسی را که دارای چنین شرایطی باشد، حاکم (فرمانروا) بر شما قرار دادم و کسی که این شرایط را دارا باشد، از طرف من برای امور حکومتی و قضایی مسلمین تعیین شده و مسلمانان حق ندارند به غیر او مراجعه کنند. این فرمان که امام صادق علیه السلام صادر فرموده کلی و عمومی است. همان طور که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت ظاهری خود حاکم و والی و قاضی تعیین می کرد و عموم مسلمانان وظیفه داشتند که از آنها اطاعت کنند، امام صادق علیه السلام هم چون «ولی» امر مطلق است و بر همه علما، فقها و مردم دنیا حکومت دارد، می تواند برای زمان حیات و مماتش حاکم و قاضی تعیین فرماید.

ه) از صدر و ذیل روایت و آیه ای که در حدیث ذکر شده استفاده می شود که موضوع تنها تعیین قاضی نیست که امام علیه السلام فقط نصب قاضی فرموده باشد و در سایر امور مسلمانان تکلیفی معین نکرده و در نتیجه یکی از دو سؤال را که راجع به دادخواهی از قدرت های اجرایی ناروا بوده، بلا جواب گذاشته باشد. (خمینی، ۱۳۷۳: ۷۸-۸۱)

مشهوره ابو خدیجه

عن ابی خدیجه قال بعثنی أبو عبد الله علیه السلام إلى أحد من اصحابنا فقال: قل لهم: إياکم، إذا وقعت بینکم الخصومة أو تدارى فی شیء من الاخذ و العطاء أن یتحاکموا إلى أحد من هؤلاء الفساق. إجعلوا بینکم رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا؛ فإنی قد جعلته علیکم قاضياً و إياکم أن یتخاصم بعضکم بعضاً إلى السلطان الجائر (حرعاملی، ۱۳۸۸ق: ج ۱۸، ۱۰۰)؛

ابو خدیجه (یکی از اصحاب مورد اعتماد امام صادق علیه السلام) می گوید که حضرت صادق علیه السلام به من مأموریت دادند که به دوستانمان (شیعه) از طرف ایشان چنین پیغام بدهم: " مبادا وقتی بین شما خصومت و نزاعی اتفاق می افتد یا در مورد دریافت و پرداخت اختلافی پیش می آید، برای محاکمه و رسیدگی به یکی از این جماعت زشتکار مراجعه

کنید. مردی را که حلال و حرام ما می‌شناسد بین خودتان حاکم و داور سازید؛ زیرا من او را بر شما قاضی قرار داده‌ام و مبادا بعضی از شما علیه بعضی دیگران به قدرت حاکمه جائز شکایت ببرد.

تحلیل روایت از کلام امام خمینی رحمته‌الله علیه:

منظور از "تداری فی شیء" که در روایت آمده، همان اختلاف حقوقی است. یعنی در اختلاف حقوقی و منازعات و دعاوی به این فساق رجوع نکنید. از این که دنبال آن می‌فرماید: من برای شما قاضی قرار دادم. معلوم می‌شود که مقصود از «فساق» و جماعت زشتکار، قضاتی بوده‌اند که از طرف امرای وقت و قدرت‌های حاکمه ناروا، منصب قضاوت را اشغال کرده‌اند. در ذیل حدیث می‌فرماید: و ایاکم أن يتخاصموا بعضكم بعضاً إلى السلطان الجائر: در مخاصمات نیز به سلطان جائز یعنی قدرت حاکمه جائز و ناروا رجوع نکنید. یعنی در اموری که مربوط به قدرت‌های اجرایی است، به آنها مراجعه ننمایید. گرچه سلطان جائز، قدرت حاکمه جائز و ناروا به طور کلی است و همه حکومت‌کنندگان غیر اسلامی و هر سه دسته قضات و قانون‌گذاران و مجریان را شامل می‌شود ولی با توجه به این که قبلاً از مراجعه به قضات جائز نهی شده، معلوم می‌شود که این نهی تکیه بر روی دسته دیگر، یعنی مجریان است. در روایت «عمر بن حنظله» که می‌فرماید از سلاطین و قضات دادخواهی نکنید، به هر دو رشته اشاره شده است. منتها در این روایات فقط نصب قاضی فرموده ولی در روایت «عمر بن حنظله» هم حاکم مجری و هم قاضی را تعیین کرده است.

روایات ناظر بر اجازه ائمه علیهم‌السلام برای رجوع به فقها در مسائل فقهی

در احادیث بسیاری، ائمه سؤال سؤال‌کنندگان در مسائل فقهی را به افراد مورد وثوق خود در بلاد مختلف ارجاع می‌دهند. در ادامه به نمونه‌هایی از این روایات اشاره می‌گردد:

- قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ربما احتجنا أن نسأل عن الشيء فن نسأل؟ قال: عليك بالأسدي يعني أبابصير. (حرعاملی، ۱۳۸۸ ق: ج ۱۸، ۱۰۳)

- قال ابو عبد الله عليه السلام: رحم الله زرارَةَ بنِ اعين، لولا زرارَةُ و نُظْرَاوُهُ لاندَرستُ أحاديثُ أبي. (حرعاملی، ۱۳۸۸ ق: ج ۱۸، ۱۰۴)

- ابا عبد الله عليه السلام يقول: ما أجد أحداً أحيى ذكرنا و احاديث أبي عليه السلام إلا زرارَةَ و ابوبصير ليث المرادی و محمد بن مسلم و برید بن معاوية العجلي و لولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا، هؤلاء حفاظ الدين و امانا أبي عليه السلام على حلال الله و حرامه و هم السابقون إلينا في الدنيا و السابقون إلينا في الآخرة. (حرعاملی، ۱۳۸۸ ق: ج ۱۸، ۱۰۴)

آیات قرآن در مسئله زمامدار و حاکم

علاوه بر احادیث که در مورد ویژگی‌ها و خصوصیات حاکم بر زمامدار سخنان بسیار مبسوطی دارند، در جای جای قرآن کریم نیز در اهمیت حکومت و حاکم، آیات زیادی ذکر شده که در ادامه به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

- «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ...» (نساء: ۶۰)؛

آیا ندیدی کسانی را که می‌پندارند به آن چه به سوی تو نازل شده و آن چه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، می‌خواهند نزد طاغوت (قدرت‌های ناروا) دادخواهی کنند، درحالی که مسلم است که دستور دارند به آن (یعنی طاغوت) کافر شوند.

تحلیل آیه از کلام امام خمینی رحمته الله علیه:

اگر نگوییم منظور از طاغوت حکومت‌های جور و قدرت‌های ناروای حکومتی به طور کلی است که در مقابل حکومت الهی طغیان کرده و سلطنت و حکومت برپا داشته‌اند، باید قائل شویم که اعم از قضاوت و حکام است. چون رجوع برای دادرسی و احقاق حقوق و کیفر متعدی غالباً با مراجعه به مقامات قضایی انجام می‌گیرد و باز حکم قضایی را مجریان که معمولاً آنها را حکومت‌کننده می‌شناسند - اجرا می‌کنند. حکومت‌های جور، چه قضاوت و چه مجریان و چه اصناف دیگر، آنها را طاغوت‌اند چون در برابر حکم خدا سرکشی و طغیان کرده، قوانینی به دلخواه وضع کرده، به اجرای آن و قضاوت بر طبق آن پرداخته‌اند. خداوند امر فرموده که به آنها کافر شوید؛ یعنی در برابر آنها و اوامر و احکام‌شان عصیان بورزید. بدیهی است کسانی که می‌خواهند به طاغوت کافر شوند، یعنی در برابر قدرت‌های حاکمه ناروا سر به نافرمانی بردارند، وظایف سنگینی خواهند داشت که بایستی به قدر توانایی و امکان در انجام آن بکوشند. (خمینی، ۱۳۷۳: ۷۷)

- «قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَنْ يَهْدِيَ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (یونس: ۳۵)؛

... آیا افراد دانا و آگاهی که مردم را به سوی حق رهبری می‌کنند برای پیشوائی و رهبری شایسته‌ترند یا کسانی که ناآگاهند و باید دیگران آنان را راهنمایی کنند؟

۶۵

این آیه از وجدان و فطرت انسان‌ها سؤال می‌کند و جواب وجدان و فطرت انسان‌ها به این سؤال این است که انسان‌های آگاه که مردم را به راه حق هدایت می‌کنند برای رهبری شایسته‌ترند. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱۵۱)

- «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْم» (یوسف: ۵۵)؛

حضرت یوسف علیه السلام به زمامدار مصر گفت: مرا به خزانه داری کشور منصوب کن زیرا من برای حفظ بیت‌المال تقوی و توانایی و برای اداره امر بودجه آگاهی دارم.

- «وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (بقره: ۲۴۷)؛

پیغمبری که طالوت را به رهبری سپاه منصوب کرد گفت: علت این که من طالوت را به رهبری سپاه گماشتم این بود که او از نظر علم و آگاهی و نیروی جسمی از دیگران برتر بود.

- «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّتْهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره: ۱۲۴)؛

... خداوند به حضرت ابراهیم گفت: عهد امامت و زمامداری نباید به افراد ظالم و بی تقوی سپرده شود.

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که فقط افراد آگاه و باتقوی و توانا صلاحیت ولایت و زمامداری دارند و نتیجه نهایی یک حکم قطعی است: باید مردم فردی را که دارای صفات مذکور در این آیات است (و در اصل پنجم قانون اساسی نیز آمده است) به ولایت انتخاب کنند. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۱۵۱)

نیابت سیاسی فقها در زمان ائمه علیهم السلام و دوران غیبت

پیشینه توجه به نیابت سیاسی را در غیبت صغرا و در آثار کلینی می‌توان پی جست. کلینی (م ۳۲۸ یا ۳۲۹ ق) کتاب کافی را در شهر بغداد نگاشت که زیر نفوذ عباسیان ضد شیعه قرار داشت؛ با این وجود، بخشی از کتاب را به اوصاف والیان الهی و طاغوتی اختصاص داد. پس از کلینی در آثار دیگر محدثان و فقیهان شاهد طرح مباحث حکومتی در ابواب مختلف کتاب‌های روایی و فقهی هستیم. با مراجعه به این آثار می‌توان حدس زد هر قدر به سده‌های اخیر نزدیک می‌شویم، اولاً مباحث بیشتری از مباحث حکومتی مورد توجه قرار گرفته است و ثانیاً مجموعه بیشتری از وظایف را که در آغاز به امام عجل الله تعالی فرجه الیه نسبت می‌دادند به نائب امام یعنی فقیهان جامع‌الشرایط نسبت داده‌اند؛ برای مثال حجم مباحث حکومتی که امام خمینی در باب حوزه اختیارات ولی فقیه مطرح می‌کنند، بسیار بیشتر از عالمان قبلی شیعه است. فتاوی مختلف فقهی عالمان در دوره‌های مختلف، گاه ریشه در مبانی استنباط فقهی و اصولی عالمان دارد و گاه نیز ریشه در واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی دوره‌هایی که آن عالمان دینی

آن را تجربه می کرده اند. نمی توان تأثیر رخدادهای سیاسی و اقتضائات زمانه را در مطرح شدن یا مغفول ماندن، برجسته شدن یا کم رنگ شدن برخی مسائل فقهی انکار کرد؛ از این رو و در این بحث، نباید از توجه به دوره های تاریخی که حاکمان فشار کمتری بر شیعیان آوردند یا تمایل به همکاری با عالمان شیعی پیدا کردند یا نقشی که برخی عالمان در حکومت ها داشتند، غافل شد.

روی کار آمدن صفویه (۹۷۰-۱۱۴۸ق) در ایران و رسمی ساختن مذهب تشیع و دعوت از عالمان شیعی برای مهاجرت به ایران، باعث رشد فقه سیاسی در ایران شد؛ زیرا ابتدایی ترین نیازهای یک حکومت دینی را فقه و اجتهاد می تواند برطرف کند، نه عرفان و تفسیر و کلام و امثال آن. فقه با هنجارها و قواعد زندگی سر و کار دارد و حکومت نیز به این دسته از امور، نیاز مبرم دارد. البته نه فقه همه دین است و نه همه نیازهای دینی یک حکومت، نیازهای فقهی است؛ لکن فقه، تأمین کننده قوانین لازم برای اداره زندگی و حکومت داری است. (پرهیزگار، ۱۳۸۹: ۶۳)

عملیاتی شدن ایده نیابت و طرح آن در عرصه سیاست، با توجه به پیوندی که عالمان با مردم و حکومت داشتند، به گسترش و مردمی شدن بیشتر آن می انجامید و فقیهان نیز تجربه دیگری از کار سیاسی را پشت سر می گذاشتند. علاوه بر آن، رشد فقه و اجتهاد، نگارش فارسی رساله های عملیه، گسترش اجتماعی مرجعیت دینی و نهادینه شدن آن - آن هم در چارچوب فقه و اجتهاد و نه کلام یا حدیث و ... - زمینه ساز تحولات بعدی در ایران شد. برخی نقش این تحولات را در ارزیابی ریشه های انقلاب اسلامی ایران مهم می دانند.

به هر تقدیر توسعه نیابت به نیابت سیاسی و گسترش نیابت سیاسی - چه به لحاظ افزایش حوزه اختیارات و تعمیق مباحث بین فقیهان، و چه به لحاظ گرایش ها و تلقی های مردمی درباره آن - جریان امامت و مهدویت را در ایران وارد مراحل جدیدتری کرد. در مراحل بعدی و با ورود استعمار به ایران و مبارزه علما با آن، نقش سیاسی نائبان امام غایب عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ برجسته تر شد. در بعد نظامی، فتوای جهاد در عراق و ایران و در بعد فرهنگی - سیاسی جریان تحریم توتون و تنباکو، نمونه های بارزی از آن است.

پس از آن، برجسته ترین نمونه قابل بررسی، مشروطیت است. در این دوره، عالمان دینی و مراجع تقلید وقت، با نگاه های خاصی که به حکومت در عصر غیبت داشتند، وارد میدان شدند و افقی جدید فرا روی حکومت دینی گشودند. آنان در نقش نائبان عام امام غایب عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ به

فعالیت‌های جدیدی پرداخته و وارد میدان مبارزه با حکومت‌های نامشروع و عصر غیبت شدند. این مبارزه، در انقلاب اسلامی عمق و گستردگی بیشتری یافت؛ به طوری که امام خمینی رحمته‌الله علیه ضمن مبارزه ریشه‌ای با اساس حکومت طاغوت، تأسیس حکومت دینی متناسب با شرایط عصر غیبت و در چارچوب امامت و نیابت عام از امام غایب عجل‌الله تعالی فرجه‌الکبری را مطرح کرد. در شرایط جدید، ولایت فقیه که شکل تکامل یافته‌تری از نیابت عام در مقایسه با مرجعیت تقلید بود، زمینه مطرح شدن یافت. متن روایت منقول از امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه‌الکبری (و اما الحوادث الواقعة...) زمینه برداشت سیاسی از خود را از همان ابتدا همراه داشت و شرایط تاریخی نیز بستر طرح نیابت سیاسی را فراهم کرد. این امور، شرایط را برای طرح ولایت فقیه از سوی امام خمینی رحمته‌الله علیه مهیا کرد و او نیز با توجه به توضیحات ذیل به نهادینه ساختن آن اقدام کرد.

امام خمینی رحمته‌الله علیه هنگامی که مبارزه خود را با اصل حکومت شاهنشاهی آغاز کرد و گفت که شاه باید برود و ایده حکومت اسلامی را در عصر غیبت مطرح و آن را به خواسته مردم مبدل ساخت، در این وضعیت باید الگو و شیوه‌ای را که قرار است پس از شاه، کشور بر اساس آن اداره شود، معرفی می‌کرد. امام خمینی رحمته‌الله علیه در مسیر ترویج ولایت فقیه، نخست ایده خود را درباره حکومت در عصر غیبت و شرایط و اختیارات حاکم اسلامی (ولایت فقیه) با شاگردانش و در خلال درس خارج مطرح کرد و سپس خود و شاگردانش بر گسترش عمومی آن همت گماردند. او در خصوص اختیارات ولایت فقیه با تفکیک بین مقامات معنوی و ولایت تکوینی معصومان علیهم‌السلام از یک سو و مقامات و اختیارات دنیوی و حکومتی آنان از سوی دیگر، اختیارات حکومتی ایشان را برای فقیه جامع‌الشرایط نیز قائل شد ایشان در واقع به بسط حوزه اختیارات مرجع تقلید پرداخت و نیابت سیاسی را بیش از پیش توسعه داد و آن را در قالب ولی فقیه مطرح ساخت.

در کتاب *شؤون و اختیارات ولی فقیه* که ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب *البیع* ایشان است، آمده:

نکته مهم در این بحث، این است که در تمام مسایل مربوط به حکومت، همه آن‌چه که از اختیارات و وظایف پیامبر و امامان پس از ایشان علیهم‌السلام محسوب می‌شود، در مورد فقهای عادل نیز معتبر است. البته لازمه این امر این نیست که رتبه معنوی آنان، هم پایه رتبه پیامبران و امامان تلقی شود؛ زیرا چنان فضایل معنوی، خاص آن بزرگواران است و هیچ کس در مقامات و فضایل، با آنان هم رتبه نیست. بنابراین چه گفتیم، کلیه امور مربوط به حکومت و سیاست که برای پیامبر صلی‌الله علیه و آله و ائمه علیهم‌السلام مقرر شده، درباره فقیه عادل نیز مقرر

است. (خمینی، ۱۳۷۴: ج ۲، ۳۳-۳۵)

ولایت فقیه پس از انقلاب و پیش از تصویب قانونی نیز به دلیل حضور عملی امام خمینی رحمته الله علیه در صحنه و به عنوان مرجع تقلیدی که انقلاب را رهبری کرد و به دلیل شخصیت کاریزمایی او، معیار عمل قرار گرفته بود؛ ولی پس از طرح آن در قانون اساسی و رأی بالای ملت به آن و اداره کشور بر اساس آن، آرام آرام مسیر تثبیت خود را پشت سر گذاشت؛ به ویژه که پس از انقلاب، مرجعیت تقلید و ولایت فقیه در سطح جامعه ایران در شخص واحدی تبلور یافت و اختیارات مرجع تقلید، بخشی از اختیارات ولی فقیه محسوب شد. این امر، زمینه رشد هرچه بیشتر مفهوم جدید از نیابت عام امام غایب رحمته الله علیه را فراهم ساخت. در این روند، سال ۱۳۶۸ که مصادف با ارتحال بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است، بدین جهت حائز اهمیت است که تا پیش از سال ۱۳۶۸ و در زمان حیات امام خمینی رحمته الله علیه مردم، تجربه جدیدی از ولایت پذیری را که شرط ظهور و لازمه جامعه پس از ظهور است، پشت سر می گذاشتند؛ تجربه‌ای که جهان تشیع، نه در زمان مراجع تقلید دیگر و نه حتی در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام، در این سطح با آن مواجه نشده بود؛ چرا که اولاً این دوره ولایت‌پذیری، از دوره ولایت‌پذیری زمان حضرت امام علی علیه السلام و حکومت ایشان طولانی‌تر شده بود و ثانیاً بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران با این که مقامات معنوی امام معصوم علیه السلام را واجد نبود و خود نیز مدعی چنین چیزی نشد، بلکه آن را انکار نیز می‌کرد؛ اما شعاع دایره ولایت و اختیاراتش، به اندازه شعاع دایره ولایت تشریحی و اختیارات امام معصوم علیه السلام بود. با این وصف، مردم این زمان، ولایت او را حتی بیشتر از مردم زمان حضرت علی علیه السلام پذیرفتند و در چارچوب خواسته‌های مشروع او حرکت کردند. این تجربه جدید و موفق شیعیان، بیانگر حدی از آمادگی برای استقبال از امام غایبی است که از شرایط ظهورش، آمادگی برای پذیرش ولایت او است.

آیت‌الله امام خامنه‌ای پس از انتخاب شدن به رهبری، آرام آرام شخصیت کاریزمایی خود را از مقام ولایت فقیه کسب کرد؛ زیرا در زمان حیات امام خمینی، ولایت فقیه، به آن میزان از مقبولیت رسیده بود که سبب شود مقام ولایت فقیه به شخصی که واجد آن می‌شود محبوبیت و اقتدار تفویض کند و این امر در تحلیل مسائل مربوط به آخرالزمان، معنایی خاص می‌یابد. در واقع، پذیرش عمومی ولایت که مقدمه‌ای برای پذیرش ولایت امام غایب رحمته الله علیه است، بین شیعیان، در حال نهادینه شدن است. طبق این تحلیل، نگرانی دوستداران امام و انقلاب نسبت به فقدان شخصیتی که پس از امام خمینی رحمته الله علیه همچون او، از محبوبیت و اقتدار بالایی

برخوردار باشد، نه تنها یک ضعف در مسیر تکاملی انقلاب اسلامی و مهدویت نبود، بلکه خود گامی به جلو در حوادث آخرازمانی برای نهادینه شدن ولایت پذیری و زمینه سازی بیشتر انقلاب اسلامی برای ظهور محسوب می‌شود.

این اتفاق در حوزه جامعه‌شناسی نیز می‌تواند فضای جدیدی را برای فهم دقیق‌تر اقتدار کاریزماتیک ماکس وبر یا امثال آن بگشاید. طبق آن چه ماکس وبر می‌گوید، اقتدار کاریزماتیک با شخصیت استثنایی واجد آن، ارتباط و همبستگی تامی دارد؛ به طوری که با مرگ آن شخصیت، آن اقتدار نیز از میان می‌رود و به جانشین منتقل نمی‌شود؛ در نتیجه، آن حکومت، با بحران مشروعیت روبه‌رو می‌شود. بر همین اساس، برخی تحلیل‌گران خارجی، سقوط حکومت دینی و شکست انقلاب اسلامی را پس از ارتحال امام خمینی علیه‌السلام انتظار می‌کشیدند؛ اما بر خلاف این انتظار و بر خلاف سخنان ماکس وبر در نمونه شیعی اقتدار کاریزماتیک که در چارچوب نیابت عام و امامت به وجود می‌آید، شاهد نوعی ثبات و انتقال آن به جانشین بعدی هستیم؛ زیرا این نوع اقتدار، به جایگاه الهی نیابت، مربوط است که به افرادی که در آن جایگاه قرار می‌گیرند، اعطا می‌شود. البته هر قدر، این افراد شرایط لازم برای آن سمت را بیشتر دارا باشند، اقتدار کاریزماتیک آنان نیز بیشتر خواهد بود.

اعتبار رأی اکثریت و مردم سالاری دینی

آن چه تاکنون ذکر شد مبنای مشروعیت ولایت فقیه در زمان غیبت امام علیه‌السلام و حکومت برآمده از آن است چرا که تا حکومت به دست صالحان (فقها و علمای دین) نباشد، نمی‌توان انتظار عدالت اجتماعی و... را داشت. در اینجا از ذکر دلایل نقلی (که خود شرح مفصلی است) صرف نظر شد چرا که مطابق روش تحقیق دو مستشرق، تنها به ذکر احادیث و تحلیل حقیقت آنها و سیر تاریخی که هر دو مستشرق قائل به آن با روشی یکسان بودند، بسنده شد.

به نظر می‌رسد، آن چه در نظر دو مستشرق باعث خرده‌گیری نسبت به نظام ولایت فقیه در جمهوری اسلامی ایران (که باعث تحقیقات گسترده حدیثی و تاریخی آنها شده است) است، عدم آگاهی نسبت به جزئیات این سیستم است. آگاهی دقیق نداشتن از مراحل انتخاب ولی فقیه و نقش مردم در این نظام، باعث شده چنین پنداشته شود که در این روش حکومتی، مردم هیچ نقش انتخابی نداشته و به حکم دین، باید در مقابل هر کس که دین و علمای دینی انتخاب می‌کنند، سکوت کرده تا مرتد یا کافر قلمداد نشود. بنابراین لازم می‌نماید ضمن

بررسی نقش رأی و نظر مردم در این ساختار حکومتی، به میزانی کم روش های انتخاباتی دیگر (در این جا ایالات متحده آمریکا که فریاد حفاظت از حقوق بشرش گوش جهان را کر نموده است) مورد بررسی قرار گیرد.

آن چه واضح است و در مقدمه این پژوهش نیز اشاره شد آن که علاوه بر معیار مشروعیت، معیار بسیار مهم دیگری مانند مقبولیت نیز همیشه مطرح بوده و هست. چنان که می بینیم در زمان خود معصومین علیهم السلام نیز تا وقتی از طرف مردم، خواسته جمعی برای حکومت ائمه علیهم السلام شکل نمی گرفته، ایشان نیز از حکومت که حق الهی ایشان بود محروم شدند. این خواسته عمومی تنها در زمان امام علی علیه السلام آن هم برای مدتی محدود شکل گرفت و دیگر در تاریخ تشیع تکرار نشد تا انقلاب اسلامی ایران به رهبری عالمی فقیه و مجتهد، امام خمینی رحمته الله علیه. به همین دلیل است که می توان این انقلاب و حکومت اسلامی را مصداق کوچکی از حکومت امام زمان علیه السلام در امر اطاعت پذیری جمعی و مقبولیت دانست و برای حفاظت از آن تا پای جان استقامت ورزید.

سه فراز از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدین شرح است:

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سر نوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است، هیچ کس نمی تواند این حق الهی را از انسان سلب کند. (از اصل ۵۶)

در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و باتقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته باشند. (از اصل ۵)

هرگاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظایف قانونی رهبری، ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصل یکصد و نهم (که همان شرایط اصل ۵ است) گردد، از مقام خود برکنار خواهد شد. (از اصل ۱۱۱)

ابتدا سخنانی از امام خمینی رحمته الله علیه آورده می شود که نشان می دهد ارزش رأی مردم از نظر امام و رهبر انقلاب اسلامی که حکومتی بر اساس دین رقم می زند، چگونه است:

امام خمینی رحمته الله علیه در سخنان خود برای هیئت مبعوث کنفرانس طائف فرمودند:

۷۱

در این جا (ایران) آراء ملت حکومت می کند، این جا ملت است که حکومت را در دست دارد و این ارگان ها را ملت تعیین کرده است و تخلف از حکم ملت برای هیچ یک از ما جایز نیست. (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۳: ۴۷-۴۸)

امام علیه السلام در جواب خبرنگار خارجی که می‌پرسد: حکومت اسلامی چگونه حکومتی است؟ می‌فرماید:

حکومت اسلامی حکومتی است که صد درصد متکی به آراء ملت باشد، به شیوه‌ای که هر فرد ایرانی احساس کند با رأی خود سرنوشت خود و کشور خود را می‌سازد. (همو)

ذکر این نکته ضروری است که شرایطی که در اسلام برای ولی امر مقرر شده همان شرایطی است که عقل فطری می‌گوید و در این جمله خلاصه می‌شود که باید لایق‌ترین فرد برای زمامداری انتخاب شود و آیات و روایات نیز همین حکم عقل فطری را تأیید می‌کند. اصل پنجم قانون اساسی علاوه بر آن پنج شرط، انتخاب اکثریت مردم را نیز شرط ولایت و زمامداری فقیه دانسته است و مفهوم آن این است که اگر فقیهی دارای آن پنج شرط مذکور در اصل پنجم قانون اساسی هست و از هر لحاظ صلاحیت ولایت دارد ولی اکثریت مردم او را به ولایت انتخاب نکردند، چنین فقیهی ولایت امت را نخواهد داشت. (صالحی نجف آبادی، ۱۳۶۳: ۹۷ و ۱۰۴)

آن چه لازم است بیان شود آن که وظیفه نظارت بر رهبری توسط مجتهدان در مجلس خبرگان انجام می‌شود که این مجتهدان نیز هر چهار سال توسط رأی مردم انتخاب می‌شوند و در حقیقت این نظارت توسط نمایندگان مردم صورت می‌گیرد. ضمن آن که رئیس قوه مجریه (رئیس جمهور) و نمایندگان مجلس شورای اسلامی که وظیفه قانون‌گذاری و در موارد مورد نیاز، ایجاد قوانین نظارتی را برعهده دارند، از سوی مردم هر چهار سال یک بار در انتخاباتی کاملاً آزاد و در سراسر کشور (حتی دورافتاده‌ترین مناطق که صندوق‌های رأی سیار برایشان در نظر گرفته می‌شود) انتخاب می‌شوند.

از آن چه گذشت روشن می‌شود که رأی مردم در حکومت اسلامی به عنوان یک عنصر اصیل در تعیین زمامدار شناخته می‌شود ولی باید دانست که ارزش دادن به رأی مردم به معنای نفی اصالت حکم خدا و اسلام نیست بلکه احکام خدا و موازین اسلام در حکومت اسلامی بالاتر از همه ارزش‌ها است و رأی مردم باید طبق حکم خدا و اسلام باشد و حکم خدا و اسلام این است که مردم باید لایق‌ترها را انتخاب کنند و به ولایت و حکومت برسانند و به عبارت دیگر حاکمیت اصلی با قانون خدا و ارزش‌های الهی قرار دارد، قانون خدا کسی را لایق‌ترین رهبر می‌شناسد که دارای این ارزش‌ها باشد و مردم باید فردی را که دارای ارزش‌های الهی است، به عنوان لایق‌ترین رهبر انتخاب کنند. بدیهی است حکم عقل فطری نیز این است که باید لایق‌ترها به زمامداری انتخاب شوند، بنابراین خدا و اسلام چیزی را بر انسان تحمیل نکرده‌اند بلکه حکم

عقلش را تأیید و تأکید کرده‌اند. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۶۳: ۷۷)

نتیجه‌گیری

در این پژوهش به بررسی و ارزیابی دیدگاه‌های دو مستشرق درباره موضوع مشروعیت حکومت اسلامی و حاکمیت ولی فقیه در این حکومت پرداخته شد. نیومن در بحثی پیرامون اجتهاد در دوره غیبت معصوم به عقل‌ستیزی پرداخته و قائل به اخباری‌گری افراطی است. به نظر می‌رسد این شیوه تفکر برای حکومت‌ها از نظر او نیز درست نباشد اما این امری است برای تشیع که توسط ائمه صادر شده و واجب‌الاطاعة است. در مواجهه با حکومت اسلامی پس از انقلاب اسلامی ایران، هر دو مستشرق بیان می‌کنند ریاست و حکومت کاری قبیح و مذموم است و جمیع معصومین علیهم‌السلام آن را برای غیرمعصوم نامشروع دانسته و آن را از وسوس شیطانی خوانده‌اند. حکومت اسلامی ایران نیز تنها بدعتی است که توسط ملاها به سردمداری (امام) خمینی برای به دست گرفتن ریاست بر امت اسلامی و استفاده از خمس و زکاتی که مسلمین داوطلبانه به عنوان سهم امام معصوم (و نه مجتهدان) می‌پردازند، شکل گرفت و نتیجه آن که آنها به ناحق بر جایگاه ائمه علیهم‌السلام تکیه زدند.

برای تحلیل و نقد مناسب این سخنان سعی شد احادیث ائمه علیهم‌السلام که در این رابطه ذکر شده است به همراه تحلیل آن آورده شود و علاوه بر آن، نظرات متقدمین شیعه نیز آورده شود تا شاهدی باشد برای نقض این مدعا که نظریه ولایت فقیه با انقلاب اسلامی در فقه شیعه وارد شده است و از ابداعات امام خمینی رحمته‌الله‌علیه است.

همان‌طور که اشاره گشت، مطالب مطرح شده در این زمینه توسط دو مستشرق، افکاری است که توسط برخی علمای شیعه هم بیان می‌شود. برخی از علمای شیعه نیز تحقق حکومت توسط فقیهی غیرمعصوم را غیرممکن دانسته‌اند؛ اما پاسخ این دیدگاه‌ها انقلاب اسلامی ایران بود که در آن امام خمینی رحمته‌الله‌علیه محال دانستن این امر را به چالش کشیده و این حکومت را برپا کرد.

اگر تا پیش از انقلاب اسلامی، دست کم این نگاه غالب بود که در عصر غیبت، تشکیل حکومت دینی امری بعید یا محال است و نیابت عام از امام غایب عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف فقط در چارچوب احکام فرعیه معنادار بود، انقلاب اسلامی مدل جدیدی از نیابت که معنای نیابت را بیشتر از گونه قبلی خود دارا است، عرضه کرد و مورد پذیرش شیعیان قرار گرفت. این نیابت و نگاه

جدید، جایگاه ویژه خود را در سطح جامعه و حوزه‌های علمیه و حتی در نگاه مراجع تقلید باز یافته است. امروزه این نگاه جدید در سطح مراجع تقلید که تغییرات را با معیارهای فقهی و اصولی قبول یا رد می‌کنند نیز به وجود آمده است. در دوره حاضر، نسلی از مراجع تقلید پدید آمدند که ولایت فقیه و حکومت دینی را پذیرفته و از آن دفاع می‌کنند.

در مجموع می‌توان گفت: ولایت فقیه در مقایسه با مرجعیت، دارای قرابتی بیشتر با امامت است. در ولایت فقیه، به دلیل انتقال میزان بیشتری از اختیارات امام عَلَيْهِ السَّلَامُ به ولی فقیه، نیابت از امام، عینیت بیشتری می‌یابد و در واقع، امامت و مهدویت در جامعه و بین مردم، ظهور و بروز بیشتری پیدا می‌کند و زمینه برای عملیاتی شدن بیشتر دین در سطح جامعه که از مهم‌ترین فواید امامت برای امت است از طریق نائب امام، بیشتر فراهم می‌شود.

اگر مهدویت را پدیده تکاملی تاریخی بدانیم، می‌توان ولایت فقیه را حلقه‌ای از حلقه‌های تکاملی مهدویت به شمار آورد. به این معنا که با طرح ولایت فقیه پس از انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت دینی مبتنی بر آن، شیعیان تجربه بزرگی از ولایت مداری را پشت سر می‌گذارند که شرط ظهور و لازمه جامعه پس از ظهور است؛ تجربه‌ای که از آغاز غیبت تا کنون، همانندی نداشته است.

منابع

قرآن کریم

- آل سید غفور، محسن، جایگاه سیاسی عالم دینی در دو مکتب اخباری و اصولی، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۴.
- ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، محمدباقر کمره‌ای، تهران، اسلامیه، ۱۳۳۸.
- _____، من لا يحضره الفقيه، محمدجواد غفاری، تهران، نشر صدوق، ۱۳۶۷.
- انصاری، مرتضی، المکاسب، قم، مجمع فکر اسلامی، ۱۴۳۱ق.
- پرهیزکار، غلامرضا، انقلاب اسلامی و رشد مهدویت در ایران، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۹.
- حر عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، احمد جنتی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۶.
- حسینی، غلام احیا، شیعه پژوهی و شیعه پژوهان انگلیسی زبان (۲۰۰۶-۱۹۵۰م)، قم، شیعه شناسی، ۱۳۸۷.
- حلی، جعفر بن حسن، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام، ابوالقاسم بن احمد یزدی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶.
- _____، قواعد الاحکام فی المعرفة الحلال و حرام، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ق.
- خمینی، روح الله، البیع، محمدحسن قدیری، تهران، مؤسسه طبع و نشر، ۱۳۶۶ (الف).
- _____، تحریر الوسیله، محمدباقر موسوی همدانی، قم، دارالعلم، ۱۳۶۶ (ب).
- _____، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۳.
- _____، شؤون و اختیارات ولی فقیه، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
- _____، الرسائل العشرة، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر تراث الامام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۸.
- _____، کشف الاسرار، قم، آزادی، بی تا.
- دیلمی، عبدالعزیز، مراسم فی الفقه الامامی، بیروت، دارالزهراء رحمته الله علیه، ۱۴۰۰ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، مسالک الافهام إلى شرایع الاحکام، ابوالحسن محمدی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۴.

- صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، ولایت فقیه حکومت صالحان، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۳.
- طوسی، محمدبن حسن، *النهاية في مجرد الفقه والفتاوى*، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۰ق.
- عاملی (شهید اول)، محمدبن مکی دمشقی، *الدروس الشرعية في الفقه الاماميه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- قربانی، فرج‌الله، *قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، فردوسی، ۱۳۶۷.
- کاشف الغطاء، محمدحسین، *کشف الغطاء*، محمدعلی قاضی طباطبایی، تبریز، مطبعة رضایی، ۱۳۳۲.
- کرکی، علی بن عبدالعالی، *رسائل*، قم، دفتر نشر اسلامی، ۱۴۰۹ق.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *اصول کافی*، سیدجواد مصطفوی، تهران، بنیاد رسالت (روزنامه رسالت)، ۱۳۶۴.
- مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، علی دوانی، تهران، اسلامی، ۱۳۰۱.
- مفید، محمدبن محمد، *المقنعه*، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۹.
- مقدس اردبیلی، احمدبن محمد، *مجمع الفایده والبرهان فی شرح ارشاد الازهان*، قم، جماعة مدرسين فی الحوزه علمیه، ۱۳۵۷.
- نجفی، محمدحسن، *جواهرالکلام*، بيروت، دارالاحیاء التراث العربی، هفتم، ۱۳۵۰.
- نراقی، احمدبن محمد مهدی، *عوائد الایام*، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۳۷۵.
- نیومن، جی اندرو، *دوره شکل‌گیری تشیع دوازده امامی*، مهدی ابوطالبی، محمدرضا امین، حسن شکراللهی، سید لطف‌الله جلالی، قاسم جوادی صفری، قم، شیعه‌شناسی، ۱۳۸۶.
- هالم، هاینس، *تشیع*، محمدتقی اکبری، تهران، ادیان، دوم، ۱۳۸۹.
- همدانی، رضا، *مصباح الفقیه*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۱ اسفند ۱۳۵۹.
- روزنامه کیهان، شماره ۱۰۹۷۷، سال ۱۳۵۹.